

*A Man Running From the
Presence of the Lord*

مردی متواری از حضور خداوند

این پیغام غروب روز چهارشنبه ۱۷ فوریه ۱۹۶۵ توسط برادر ویلیام ماریون برانهام، در خیمه‌ی برانهام واقع در جفرسون ویل ایالت ایندیانا موعظه و بر روی نوار شماره‌ی: ۰۲۱۷ - ۶۵ به مدت یک ساعت و سی و سه دقیقه ضبط و تمام تلاش برای پیاده سازی پیغام شفاهی از روی نوار مغناطیسی صورت گرفته است. این پیام توسط PEYGHAM چاپ و منتشر شده است.

این موعظه توسط وبسایت www.peygham.net بصورت رایگان در اختیار شما گذاشته شده، پیغام یک وبسایت غیرفرقه‌ای بوده و به مرجعیت نهایی کلام خدا و سر بودن خداوندمان عیسای مسیح ایمان دارد. این پیغام توسط نبی خدا ویلیام برانهام که بعنوان یک مبشر بین‌المللی شناخته می‌شود به زبان انگلیسی موعظه شده، و توسط گروهی از مقدسین که با این وبسایت همکاری می‌کنند به زبان فارسی ترجمه شده است.

شما می‌توانید از طریق پست الکترونیکی info@peygham.net با ما در تماس باشید و جزوات و مقالات مربوط به پیغام زمان آخر را از این طریق دریافت نمایید. هرگونه چاپ و استفاده از مطالب این کتابچه منوط به دریافت مجوز از مرکز پرشین میسیون می‌باشد.

۱. سرهایمان را خم کنیم. خداوند عزیز! بسیار خوشحالیم که امروز بعد از ظهر این افتخار را پیدا کردیم تا یک بار دیگر دور هم جمع شویم؛ و تنها تو، خداوند! می‌دانی که قلب ما مشتاق این ساعت است، یعنی زمانی که می‌توانیم دوباره در برابر قوم تو بایستیم و پیغامی را بیاوریم که شدیداً احساس می‌کنیم در این زمان بسیار ضروری است. خداوند عزیز! اکنون تو این چند روز را به ما اختصاص داده‌ای. دعا می‌کنیم تا دست رحمت تو بر ما قرار بگیرد، تا ما را هدایت و جهت دهی نماید و آن چیزهایی را که نیاز ماست، به ما عطا نمایی خداوند! چون قلب ما مشتاق شناخت بهتر توست.

۲. این حصاد بزرگ را می‌بینیم، سفید و رسیده. می‌دانیم که دانه آماده‌ی زمان جدایی بزرگ است. خدای عزیز! دعای ما این است که پوسته را از دور ما باز کنی. بگذار اکنون در حضور پسر قرار بگیریم، در این چند روز آینده، و برای ملکوت خدا برسیم.

۳. هر سرودی که خوانده می‌شود را مبارک بساز. هر دعایی را برکت بده و برای هر کس که دعا می‌شود او را مبارک بساز خداوند! تمام گمگشتگان را نجات بده، آنها را دوباره به خانه‌ی خدای زنده فرابخوان، به مشارکت، کسانی که راهشان را گم کرده‌اند و دور شده‌اند.

۴. خدایا! دعا می‌کنیم تا هر بیماری را که زیر سقف ما می‌آید شفا دهی. این را عطا کن ای خداوند. باشد تا در پایان این جلسات هیچ فرد ضعیف و ناتوانی در میان ما باقی نماند.

۵. و خداوند عزیز! سپس برای خویش، ما که در این ساعت مدعی کلیسا بودن هستیم، به خروج خواننده شدگان، آنهایی که در سراسر دنیا از بابل خارج شده‌اند، تا در

این مشارکت عالی در این ایام آخر سهیم باشند. دعا می‌کنیم تا خداوند قلب‌های ما را بدین طریق مبارک نماید. واقعاً گرسنه هستیم، خداوندا. و از تمام امور این دنیا که می‌شناسیم خالی شده‌ایم. خداوندا! هرباری که ما را به سادگی احاطه کرده بود کنار نهاده‌ایم و اینک این دور که پیش روی ماست با شکیبایی می‌دویم. این را عطا کن پدر، در پایان این جلسه، باشد تا نسبت به زمانی که وارد اینجا شدیم، مسیحیانی بهتر، پُرتر و قوی‌تر باشیم. تمامی جلال از آن خداوند باد، چون این را در نام عیسی می‌طلبیم. آمین!

۶. فکر می‌کنم امشب افتخار بزرگی نصیب شده، که مدت‌ها در انتظار آن بودم. آن روز داشتم به همسرم می‌گفتم: "خیلی پریشانم، منتظرم تا به خیمه برسم." فقط... مسلماً دوستان دیگری نیز در سراسر دنیا دارم، ولی این خیمه در اینجا یک چیز دیگری است.

وقتی خدا در این جهان به من حیات داد از خاک همین‌جا گرفته شدم و حدس می‌زنم اگر او نیاید، جایی همین‌جا دفن شوم. وقتی او بیاید، مرا جایی همین اطراف خواهد یافت.

۷. ولی به نظر می‌رسد، وقتی به جفرسون ویل^۱ فکر می‌کنم، یک چیزی هست. چند روز قبل خیلی احساس دل‌تنگی می‌کردم، به همسرم می‌گفتم: "خیلی دلم تنگ شده و نمی‌دانم به غیر از افرادی که برایم دعا می‌کنند دل‌تنگ چه هستم." گفتم: "خوب من... تنها چیزی که می‌دانم این است که برگردم و چند روز جلسه داشته باشم. ببینم آیا می‌توانیم چیزی از خدا دریافت کنیم؟ شاید می‌خواهد ما چیزی را بدانیم."

^۱ Jeffersonville

و موضوع عظیم و ضروری که پیش رو داریم ازدواج و طلاق است. اگر سوالی هست باید برای آن نیز پاسخی وجود داشته باشد. هیچ سوالی نمی‌تواند وجود داشته باشد مگر اینکه برای آن پاسخی وجود داشته باشد. اگر خدا بخواهد می‌خواهم یکشنبه صبح در مورد آن صحبت کنم.

۸. و بعد، فردا شب، فکر کنم که اینجا در... اسم آن مدرسه چه بود؟ [برادر نویل^۲ می‌گوید پارک ویو جونیور^۳] تالار مدرسه‌ی پارک ویو جونیور. چه، آقا؟ [پارک ویو جونیور های^۴] بسیار خوب پارک ویو جونیور های، چند نفر می‌دانند که آدرس آن کجاست؟ [بله] بالاتر از اینجا قرار دارد. حدود سه ربع مایل و بعد یک علامت آنجا هست، بعد دور می‌زنید به خارج از مسیر، یک ساختمان زیبا و بلند است. آنجا جایی دارد که می‌توانید با خیال راحت دست‌هایتان را بکشاید و یادداشت بردارید. مطمئن هستم که کمی بیشتر در آنجا لذت خواهید برد، نسبت به احساس خستگی که در اینجا در جلسات خیمه دارید. آنجا فضای زیادی خواهد داشت، پارکینگ‌های زیادی هم دارد.

۹. حالا، فکر می‌کنم که آنها یک قانون کوچک دارند که ما به آن متعهد هستیم، مبنی بر اینکه ما نباید قبل از ساعت شش و سی دقیقه به آنجا برویم [برادر نویل می‌گوید: "نه، تا پنج و سی دقیقه! قبل از پنج و سی دقیقه آنجا نباشید."]^۵ و چه ساعتی... [درها ساعت شش و سی دقیقه باز می‌شود."]^۶ فکر کنم بهتر باشد که ما ساعت شش و سی دقیقه آنجا باشیم. حال، آنها یک تالار دیگر هم در شهر دارند که گنجایش شش هزار نفر را دارد. اگر در این یکی خوب باشیم، شاید اجازه بدهند که آن را برای یک

Brother Neville^۲
Parkview junior^۳
Parkview junior high^۴

جلسه‌ی بزرگ در اختیار داشته باشیم. شاید یک وقتی در تابستان، زمانی که از خارج کشور برگردم.

۱۰. و فکر می‌کنم می‌توانیم تا... آنجا تا چند نفر را می‌توانیم جا بدیم؟ [برادر نویل می‌گوید: "می‌توانیم حدود چهار هزار نفر را جا بدهیم."] چهار هزار. پس می‌بینید، فضای زیادی در اختیار خواهیم داشت. هیچ عجله‌ای نخواهد بود. پس ساعت شش و سی دقیقه به آنجا بیایید و بعد همه می‌توانند سر ساعت به آنجا وارد شوند، همه با هم. مطمئنم که یک صندلی خوب در اختیار خواهید داشت که این طوری بلند می‌شود. تا جایی که می‌توانید یادداشت بردارید و بنویسید، و اگر خدا بخواهد شروع آن...

۱۱. فکر کنم امشب، جلسه‌ی دعای چهارشنبه شب باشد، ما... اینجا تقریباً در حال پر شدن است، پس به گمانم بهتر باشد فردا شب شروع کنیم. ما آنجا را به این امید اجاره کردیم که اگر اینجا جای کافی نبود و فضا پر شد بتوانیم به آنجا برویم. ولی فکر کنم که... بهترین کار این باشد که فردا شب به آنجا برویم. برادر نویل شما این طور فکر نمی‌کنید که فردا شب به آنجا برویم؟ چند نفر فکر می‌کنند که این فکر خوبی است؟ پس می‌توانید فضای بیشتری در اختیار داشته باشید. آنجا اکنون اجاره شده و اجاره‌ی آن توسط یکی از برادران کلیسا پرداخت شده است. بهای آن فقط شبی پنجاه دلار بود که قیمتی خیلی خیلی... ای کاش همه جا چنین چیزی در اختیارم بود، می‌توانستم افراد زیادی را در ازای شبی پنجاه دلار جا بدهم. یک ساختمان کاملاً جدید، جایگاه خیلی خوب، ولی ما...

۱۲. مسلماً ما هدایا هم دریافت می‌کنیم و نمی‌خواهیم که این مردان خودشان این مبلغ را پرداخت کنند. ما... ما به آنها پرداخت خواهیم نمود، اما زمانی که هزینه‌ها و این

چیزها را بدست بیاوریم. خوب بعد، مسلماً از دریافت هدایا خودداری خواهیم کرد. نمی خواهیم که...

۱۳. اگر غریبه‌ای در میان ما هست، ما روشی داریم که هرگز درخواست نکنیم یا برای پول به افراد فشار نیاوریم. ما ظرف هدایا را می‌گردانیم، که فقط... این یک عمل مذهبی است. من این را امتحان کرده‌ام، خیلی اوقات، نه اینکه ظرف هدایا را بگردانم، ولی این اصلاً فایده‌ای ندارد. می‌بینید؟ چون، بخشیدن، بخشی از مذهب ماست. بخشی از وظیفه‌ی ماست. مهم نیست اگر حتی یک سکه باشد، یا هر چه که هست، حتی یک پنی.^۵ این همه...

۱۴. یادتان هست، عیسی بیوه زنی را دید که داشت هدیه می‌داد. یک روز، درجایی که ثروتمندان از ثروت خویش در خزانه می‌انداختند، و این بیوه زن که از آنجا عبور می‌کرد، شاید دو فرزند کوچک گرسنه نیز کنار او راه می‌رفتند، و هر چه که داشت داد؛ سه پنی، و عیسی گفت: "چه کسی بیشتر از همه پرداخت کرد؟"

۱۵. حال، اگر من آنجا ایستاده بودم می‌گفتم: "این کار را نکن خواهر، ببین، ما پول زیادی دریافت کرده‌ایم." ولی عیسی او را متوقف نکرد. می‌بینید؟ او می‌دانست که چیزی عظیم‌تر برای آن زن در نظر گرفته است. پس، می‌بینید، نهایتاً او خانه‌ای در جلال داشت که به آنجا می‌رفت. عیسی هرگز مانع او نشد. اجازه داد تا او سه پنی خودش را بیندازد. چون این کاری بود که زن می‌خواست انجام بدهد. خواستن، باید خواست تا کاری را انجام داد. یک بیوه با فرزندانش و او تنها سه پنی برای زندگی کردن داشت.

^۵ کوچکترین واحد پول در برخی از کشورها. هر صد پنی (Penny) برابر با یک پوند انگلیس و هر صد سنت (Cent) برابر با یک دلار آمریکا است.

او، او می‌بایست می‌خواست تا این کار را انجام دهد. پس می‌بینید، وقتی افراد می‌خواهند هدیه بدهند، باید این فرصت را در اختیارشان قرار دهد.

۱۶. ولی من به آنهایی فکر می‌کنم که می‌ایستند و می‌گویند: "چه کسی پنجاه دلار می‌دهد؟ چه کسی بیست دلار می‌دهد؟" به گمانم این برای شما دردناک باشد. من، من فکر می‌کنم مردم تشخیص می‌دهند که برپایی جلسه هزینه بردار است، و من هرگز به مدیران اجازه‌ی انجام این کار را نمی‌دهم. گفته‌ام: "هروقت نیاز بود این کار را بکنید، آن وقت زمان آن است که من به خیمه برگردم. پس، نیاز نخواهد بود که این کار را بکنیم." ولی من فکر می‌کنم باید ظروف هدایا را بگردانیم تا این را یک جلسه‌ی مذهبی کامل کنیم.

۱۷. پس احتمالاً هرشب یک ظرف هدایای کوچک را بگردانند و چیزی مثل «خوب، اکنون هدایا را دریافت می‌کنیم.» بگویند و ظرف هدایا را بگردانند. این نهایت و آخر آن بود.

۱۸. و هر شب، اگر خدا بخواهد، فکر کنم که خداوند پیغام معینی را برای کلیسا در قلب من گذاشته است. من چندین روز در دعا بوده‌ام و بخاطر اتفاق بزرگی که چند روز پیش یا روز دیگری افتاده است به آن نمی‌پردازم. من بسیار مشتاقم که در مورد آن به شما بگویم. اکنون موضوع اصلی، به گمانم که بیشتر از همه‌ی آنها، موضوع ازدواج و طلاق است. که موضوعی بس عظیم است و من نمی‌دانستم باید چگونه به آن پردازم. رفتم و در مورد آن به دعا پرداختم و خدا به من اجازه داد و می‌دانم که من، توسط... این را ندارم ولی خدا به من داده است. اکنون این را دارم، خدا پاسخ صحیح را به من داده است. می‌بینید؟ می‌بینید؟ می‌دانم که این درست است.

۱۹. و هنوز دقیقاً نمی‌دانم، شاید، شاید یکشنبه شب از خواهران بخوایم که خودشان از حضور در جلسه خودداری کنند، ولی، ولی نمی‌دانم. این بستگی دارد که خواهران متأهل بخوانند یا همسران در جلسه حضور داشته باشند یا نه. چیزهای حقیقتاً ضروری و واجبی هست که باید گفته شود، حقیقت درباره‌ی... و می‌خواهیم این را کاملاً بر اساس خداوند چنین می‌گویید، قرار دهیم. بعد آن وقت این را متوجه می‌شوید. آن وقت آنچه را که حقیقت است خواهید داشت و من به او توکل دارم که این کار را بکند.

۲۰. چند روز قبل اینجا در یک رستوران مشغول غذا خوردن بودم و جری^۶ و همه‌ی آنها خیلی از شما تعریف می‌کردند. آنها می‌گفتند: "خوب، ما..." یکی از بچه‌ها آنجا بود، گفت، گفت این دوستان می‌گویند: "می‌خواهیم این هفته خیلی خوب بیرون بیایم." گفت: "آنها... یا (دو هفته‌ی آینده)" اینجا یک جلسه دارند در مورد بسکتبال یا یک چیز دیگر "سپس گفت: "برانهام آنجاست، قرار است یک جلسه داشته باشد." او گفت: "من به همه در رنج هاوس^۷ غذا خواهم داد." یکی از آن جاهای آنجا و آنها... خیلی مهربان بودند.

۲۱. من از همه‌ی شما سپاسگزاری می‌کنم. چون آنها با مباحثات و افتخار از خوبی‌های شما می‌گفتند.

مدیر رنج هاوس یک روز صبح من را دید. حدود ساعت دو و سی دقیقه صبح بود که از آریزونا^۸ رسیدم. او گفت: "خوب، برادر برانهام! شنیده‌ام که قرار است

Jerry^۶
ranch house^۷
Arizona^۸

جلسه‌ی دیگری داشته باشید. "گفت: "من کمک بیشتری دارم و می‌خواهم یک چیزی بگویم، آن افرادی که از آنجا آمده بودند. "گفت: "آنها واقعاً افراد خوبی هستند." حال، این واقعاً باعث شد حس خوبی نسبت به شما داشته باشم.

چون، با همه‌ی این حرف‌ها، به نوعی احساس می‌کنم که شما فرزندان من هستید، من، من، یا فرزندان، و من... عبارت بچه^۹ دلالت بر بزغاله نیز دارد و شما بزغاله نیستید. شما بره‌های من هستید. این چطور است؟ شما بره‌های خدا هستید که خدا اجازه داده است من شما را خوراک دهم. و اطمینان دارم که... که او اجازه می‌دهد این کار را بکنم. ما داریم به انتهای راه می‌رسیم.

۲۳. و در مورد این ازدواج و طلاق، از زمان بازگشایی مهربا می‌خواستم درباره‌ی آن صحبت کنم. می‌دانید، و از... تمامی اسرار باید در آن مهرها آشکار می‌گشت. تمامی اسرار کتاب مقدس. اکنون احساس می‌کنم که به نوعی پیر شده‌ام. فکر کردم... فکر کردم بهتر است این را حداقل روی نوار پیاده کنم تا اگر اتفاقی برای من افتاد، آن وقت کلیسا در این فکر خواهد بود که «چه چیزی در فکر خود داشت؟ چه چیزی می‌گفت؟» و تمام آن موضوعاتی که سخت بودند. فکر کنم... با کمک خدا، می‌خواهم سعی کنم که آنها را برای شما بیاورم و بعد، بعد اگر اتفاقی بیفتد، اگر واقع شود که من قبل از آمدن خداوند بروم، آن وقت شما این را بصورت ضبط شده خواهید داشت.

۲۴. فکر کنم که دو کتاب جدید آماده شده باشد. خواهر ویل^{۱۰} را می‌بینم. نمی‌دانم که دکتر اینجا هست یا خیر، اینجا هستند خواهر ویل؟ او باید احتمالاً در جلسه

^۹ کلمه‌ی Kid به معنای بزغاله نیز می‌باشد.
^۸ Sister Vayle

باشد، او را نمی‌بینم ولی، اوه بله، آن پشت. برادر ویل یک کتاب نوشته است و این یک... فکر کردم، به گمانم امروز گفتند دو کتاب، برادر نویل درست است، اکنون اینجا دو کتاب دارید؟ دو کتاب، حال، نمی‌دانم من... این طور که من متوجه شدم هر نفر یک نسخه دریافت خواهد کرد. پس من... اگر شما... من این گونه متوجه شدم. شاید اشتباه متوجه شده باشم.

۲۵. و بعد، هفت دوره‌ی کلیسا به اتمام رسیده است. درست است برادر ویل؟ اکنون چاپ شده است و می‌دانم که می‌خواهید آن را دریافت کنید چون به سوالات زیادی که در قلب شماست پاسخ می‌دهد. پس از آن، خوب، می‌خواهیم سعی کنیم بازگشایی هفت مَهر را در کتاب داشته باشیم. تا هر کس بتواند آن را به آن شکلی که می‌خواهد بخواند، مطالعه کند و متوجه شود. فکر کنم وقتی نوشته شود...

۲۶. ابتدا آن را از روی نوار پیاده سازی کردیم، آن گونه که نوشته و یا گفته شده بود. می‌دانید، می‌توانید در مورد یک چیز موعظه کنید، ولی نوشتن یک کتاب مبحثی متفاوت است. می‌دانید، مانند پرداختن به یک موضوع، مثل اینکه من به شما بگویم، شما متوجه می‌شوید. حال مثلاً می‌گویم: "حال، ذریت مار." می‌بینید.

خوب، حالا، خواننده‌ی کتاب، اگر آن را حذف کنید، می‌خواهد بداند، «ذریت مار چیست؟» می‌بینید؟ متوجه نخواهد شد.

اگر مثلاً به جایی مانند پرینستون یا جایی مثل آن برویم، آنها فکر می‌کنند که ما افرادی کودن هستیم.

پس من از برادر ویل خواستم تا به نحوی به من کمک کند و این تفکر را سازماندهی کرده و از نظر دستوری و گرامری مرتب سازد. مطمئنم که گرامر من... گرامر من برای آنها مانند یک راز خواهد بود، مطمئنم. پس... برادر ویل در این زمینه بسیار خوب هستند، پس او یک...

۲۷. و بعد در آن، به گمانم برادر عزیزمان اندکی بیشتر الهام یافته‌اند و گفت که می‌خواهد دو کتاب هم خودش از آنها به نگارش درآورد و بعد کتابی را نوشت که به گمانم «نبی قرن بیستم» و دیگری «کلیسای لائودیکیه» یا چیزی مانند آن باشد.

۲۸. امشب به گمانم بیلی گفت که چند هزار نسخه از آن به اینجا رسیده است. یک نفر آنها را از تگزاس آورده است. و بعد، آنها اینجا خواهند بود. آنها این را اعلام خواهند کرد، هرچه که باشد. فکر کنم آنها حمایت مالی شده‌اند، مطمئن نیستم، اگر این‌گونه باشد به صورت رایگان به شما داده خواهد شد. متوجه شدید؟ و امیدوارم که از آن لذت ببرید. اگر این‌طور است، دست برادر ویل را در آن پشت بفشارید و به او بگویید که چقدر قدردان او هستید. من خودم هنوز آنها را نخوانده‌ام، ممکن است وقتی خواندم نظرم عوض بشود، پس سعی می‌کنم اگر بتوانم و فرصت پیدا کنم این هفته آنها را بخوانم.

۲۹. اکنون چهارشنبه شب است و جلسه‌ی ما رسماً فرداشب آغاز خواهد شد. ولی فکر می‌کنم، بودن در اینجا و میان شما درحالی که می‌دانستم شما اینجا هستید، نمی‌توانستم در منزل بمانم. من... درست مثل، می‌دانید، مانند زمانی که یکی از اقوامتان پیش شما می‌آید. می‌دانید، شما درطول مسیر می‌دوید تا از او استقبال کنید و خوشامد

بگویند، من هم، من هم فکر کردم تا به اینجا بدوم و ورودتان به جفرسون ویل را به شما خوشامد بگویم. و این هفته‌ی گذشته...

نه، ببخشید، حدود سه هفته‌ی قبل بود که برگشتم، خارج از اینجا بودم و سعی می‌کردم که... جلساتی در آریزونا داشتم و برای کمی استراحت برگشتم و به یک سفر شکاری رفتم. در آنجا من یک رکورد برای شیر آریزونا ثبت کردم. حدود بیست مایل در میان درخت‌های الواری دویدم تا به آن برسم.

۳۰. بعد فکر کردم، هرگز زمانی که بچه بودم به این فکر نبودم... برای اینکه نشان بدهم این چیزها چگونه اتفاق می‌افتند. یک جای کوچکی هست که خداوند به ما بخشیده است، برای ماه‌هایی که بچه‌ها مدرسه ندارند.

من یک پسر بچه بودم. حدس می‌زنم جیمی پول^{۱۱} امشب اینجا باشد، شاید پدرش اینجا باشد، جیم بزرگ. ما با هم به مدرسه می‌رفتیم. زمانی را یاد می‌آید که آنجا می‌نشستم. پسرکی ژنده پوش، با آن کفش‌های ورزشی که برپای خود داشتم و انگشت پاهایم از آن بیرون می‌زد، یک تکه کاغذ از این می‌گرفتم و یک مداد از یک نفر دیگر.

۳۱. من شعری نوشتم، و خانم وودز^{۱۲}، اینجا، امروز بعد از ظهر مرا واداشت تا آن را روی نوار بخوانم، در مورد فوردد قدیمی خودم، می‌دانید، و این... شعر خوبی است. حال، او گفت: "خوب شاید بد نباشد این را برای خانم فوردد بفرستی."

Jimmy Poole^{۱۱}
Mrs. Woods^{۱۲}

گفتم: "به گمانم خیلی حقیقت داشته باشد." در مورد تق تق کردن جلو، ضربه زدن در عقب، یک پازل چینی برای تعویض دنده. ولی من... این، این یک... ولی من همیشه می‌گفتم تنها کاری که باید بکنم این است که چهار چرخ را بشمارم و آن قدر تکانش بدهم که بتوانم روشنش کنم و سوارش شوم. گفتم: "وقتی از یک تپه بالا می‌رفتم خوب بود. خیلی آرام می‌راندم و می‌گفتم، فکر کنم می‌توانم. فکر کنم می‌توانم. فکر کنم می‌توانم." سپس شروع می‌کردم و بعد می‌گفتم: "فکر کردم می‌توانم. فکر کردم می‌توانم. فکر کردم می‌توانم."

این گونه است که از این تپه بالا می‌رویم. مثل پیشروی زائران، پس ما...

۳۲. یک شعر کوتاه داشتم که نوشته بودم، چیزی مثل این. و می‌گفتم... حال، فقط فکر کنید، من فقط دوازده سال سن داشتم، یک روز آن بالا ایستاده بودم و به آن دره نگاه می‌کردم و فکر می‌کردم، «آن شیر آنجا در غار نشسته و از پنجره یا شکاف به بیرون نگاه خواهد کرد.» در یک پنجره‌ی شیشه‌ای. داشتم به یک شعر کوتاه فکر می‌کردم. به عقب برگشتم و آن را انتخاب کردم. فکر کردم که چطور خدا...

ایمان دارید که خدا در تمام الهامات حضور دارد؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]
خدا یک سرود می‌نویسد، ایمان دارید که خدا در سرود است؟ ["آمین!"]

عیسی چنین گفت. او به داود اشاره کرد. می‌دانید که داود در مزامیر چه گفت؟
می‌دانید...

۳۴. به خود مصلوب شدن نگاه کنید. داود آن را سراپید، در مزمور ۲۲ "ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا ترک کرده‌ای؟ تمام استخوان‌هایم را سوراخ کردند." می‌دانید، و این یک سرود بود، مزمور یک، مزمور یک سرود است.

۳۵. و در این شعر ببینید که چطور اتفاق افتاد. یک پسر بچه که با یک تکه کاغذ عاریه‌ای آنجا نشسته بود. گفتم:

"دل‌تنگم، اوه، خیلی دل‌تنگ آن فراسوهای جنوب غربی
جایی که سایه از بلندای کوه بر اعماق می‌ریزد
گرگ صحرائی را می‌بینم که کمین کرده در مه
زوزه‌ی گرگ غربی را می‌شنوم
جایی که گاوهای شاخ دار در حال چرا هستند
صدای غرش یک شیر را در جایی در دره می‌شنوم.
در آن فاصله از کوه‌های کاتالینا در مرز آریزونا." ۱۳

۳۶. حالا، چهل سال بعد، همانجا در دره نشسته‌ام و آن شیر به من خیره شده است.

اوه، خداوندا! یک جایی آن سوی رودخانه سرزمینی وجود دارد. دوستان! این فقط... این باید آنجا باشد. می‌بینید؟ خیلی از آن صحبت می‌شود، تمام اینها فقط یک افسانه نیست. آنها... آنها واقعی هستند. آنها حقیقی هستند. امشب بسیار خوشحالم که اینجا هستم، با قومی که انتظار دارم برای همیشه با آنها در آنجا زندگی کنم. جایی که دیگر هیچ بیماری، مرگ یا جدایی نخواهد بود، و آن وقت مسافرت برای ما چیزی نخواهد بود.

۳۷. اکنون، احساس می‌کنم هیچ جلسه‌ای بدون خواندن کلام و داشتن کمی... کامل نیست.

برادر نویل، من تازه به اینجا آمده‌ام، بیلی گفت که شما خواسته‌اید من صحبت کنم. درست است برادر نویل؟ [برادر نویل می‌گوید: "آمین! بله، حتماً."] شاید کمی زیادی اغراق کنم ولی احساس خیلی خوبی در این مورد داشتم ["خوب، آمین! حتماً دارید."] پس حالا، شما که سرود و این چیزها دارید، وقتی می‌خواهید آن را بخوانید با برادر نویل هماهنگ کنید و بعد آنجا این را انجام دهید و نیم ساعت ابتدایی را به این اختصاص دهید. سپس بلافاصله پردازیم به این پیغام ژرف و بینیم که از آنچه خدا انجام خواهد داد چه چیزی می‌توانیم دریابیم. و من فقط اطمینان دارم که...

۳۸. ایمان دارم که ما حقیقت را داریم. در این امر یقین دارم. اعتقاد دارم که گندم، پوسته کاملاً در حال کنار رفتن از دور گندم است. می‌دانید، می‌توانم فردا شب در این زمینه مقدمه‌ای ارائه بدهم که چگونه پوسته در حال کنار رفتن از دور گندم است. اما باید گندم در حضور پسر قرار بگیرد تا برسد، و این چیزی است که ما بخاطرش اینجا هستیم. دوستان، در حضور پسر بمانید تا قوم کوچک ما در اینجا، تا زمانی که کاملاً نسبت به مسیح رسیده باشد، آن وقت به نانی بر سر میز او تبدیل می‌شود. این کاری است که می‌خواهم انجام دهد.

۳۹. و اکنون قبل از اینکه به کلام پردازیم، بعد از خواندن سرود و این چیزها، دوباره دعا کنیم، سپس می‌خواهیم یک موضوع را در نظر بگیریم.

۴۰. عیسای عزیز! امشب در این چند کلام، چنان که در انتظار تو هستیم ما را امداد نما. دعا می‌کنم که فیض و رحمت تو با ما باشد. خداوندا! قلب ما را دقیق بساز. هر

پوسته‌ای را کنار بزن. خارها، بگذار تا تالو مبارک خدا بر این کلام قرار بگیرد. خداوندا! و باشد تا چنان جلسه‌ای داشته باشیم که در بین ما فرد نجات نیافته‌ای نباشد. تمام فرزندان در ملکوت خدا خواهند بود، آنانی که فاقد تعمید روح القدس هستند آن را دریافت کنند. پدر! باشد تا تمام اسراری که باید در این دوره بدانیم، خداوندا! بر ما مکشوف گردد و ما سادگی خدا را ببینیم، تا بدانیم که چگونه رفتار و عملی داشته باشیم، خودمان را اصلاح کنیم، و اعضای بدنمان را در نظم و هماهنگی کلام قرار دهیم، تا بدانیم که در این عصر حاضر در نزدیک شدن خداوند عیسی چگونه باید زیست کنیم.

۴۱. خداوندا! امشب همان‌طور که کلامت را با تحصیلاتی اندک می‌خوانم، شاید بتوانم بخشی از آن را بخوانم و بقیه‌ی آن را نتوانم درست ادا کنم. ولی ای خداوندا! خدا تنها تو هستی که می‌توانی بستر را فراهم سازی. تنها تو هستی که می‌توانی این کار را انجام دهی. امکان ندارد که هیچ انسانی بتواند این کار را انجام بدهد. خداوندا! این در دستان توست. پس هر شب آن چیزهایی که در کلامت مخفی شده به ما عطا کن، تا مسیحیانی بهتر باشیم و مطابق با زمانی زندگی کنیم که در آن هستیم. بعنوان الگویی از مسیحیت. به نام خداوند عیسی می‌طلبیم. آمین!

۴۲. حال می‌خواهم که در کتاب مقدس‌هایتان، کتاب یونس را باز کنید. این یک... ما همیشه از یونس بعنوان یک فرد فراری و از دین برگشته صحبت می‌کنیم. من همیشه به یونس پرداخته‌ام. من معتقد نیستم که یونس یک از دین برگشته بود، به اعتقاد من این... ما گاهی از این اصطلاح استفاده می‌کنیم که «او هم یک یونس است.» ولی اگر ما... من به طریقی دیگر در این مورد صحبت کرده‌ام، در این گفتار که فکر می‌کردم چگونه این اتفاق برای یونس افتاد:

و کلام خداوند بر یونس بن اَمْتآی نازل شده، گفت:

"برخیز و به نینوا شهر بزرگ برو و بر آن ندا کن زیرا که شرارت ایشان به حضور من آمده است."

اما یونس برخاست تا از حضور خداوند به ترشیش فرار کند و به یافا فرود آمده، کشتی‌ای یافت که عازم ترشیش بود. پس کرایه‌اش را داده، سوار شد تا همراه ایشان از حضور خداوند به ترشیش برود.

۴۳. آیا این یک پایان غم انگیز نیست؟ «مردی متواری از حضور خدا» و این موضوع امشب من است.

۴۴. حال، می‌خواهیم ابتدا به این فکر کنیم. یونس... به گمانم یکی از دلایلی که باعث شد یونس این کار را بکند یهودی بودن او بود و از او خواسته شده بود تا به شهری از امت‌ها برود و بر ضد آن آواز خود را بلند کند؛ و فکر می‌کرد که پذیرفته نخواهد شد. چون ممکن بود امت‌ها فکر کنند «این یهودی را با ما چه کار است؟» ولی می‌دانید، یک چیز دیگر، اینجا یک امر بسیار بزرگ نهفته است که باید آن را ببینیم. آن این است که خدا تنها خدای یهود نیست. بلکه خدای امت‌ها نیز هست. او خدای تمام اقوام است.

۴۵. او تنها یهودیان را برگزید، یهودیان قوم برگزیده‌ی خدا خوانده می‌شدند. آنها برای دلیل خاصی برگزیده شده بودند و آن دلیل، این بود که شریعت را به آنها بدهد و آنها نتوانستند آن را حفظ کنند. او این را توسط آن قوم نشان داد که شریعت را نمی‌توان حفظ کرد و اینکه او، او خدای عدالت بود. خدا طالب عدالت بود. ولی در

شریعت فیضی نبود تا انسان را خارج سازد. در شریعت هیچ جزا و بهایی پرداخت نشده بود، بلکه برای پرداخت آن نیاز به فیض بود، یا جایی که شریعت ما را تحت آن قرار می داد.

۴۶. و اینجا یونس بعنوان یکی از انبیای کهنتر در کتاب مقدس خوانده شده بود تا به سمت آن شهر برود.

و در اینجا ما نمونه‌ای از همه‌ی ما پیدا می کنیم. هریک از ما؛ ما همیشه در حال فرار از چیزی هستیم. ما از مشکل فرار می کنیم. از مسئولیت‌ها فرار می کنیم. ما تمایلی به انجام آن نداریم. ما، ما بیشتر به فرار تمایل داریم تا اینکه بایستیم و با آن مواجه بشویم. می بینید، ما فقط... ما خودمان را در حال فرار می بینیم.

گاهی اوقات خودمان را مشتاق به فرار از کار می یابیم. نمی خواهیم که، نمی خواهیم که کار کنیم. برخی افراد فکر می کنند که می توانند زندگیشان را بدون کار کردن بسازند. ولی، فکر کنم، سلیمان بود که گفت ما می توانیم پاسخمان را در اینجا بیابیم. در نظاره کردن به مورچه.

۴۷. می دانید، یک مورچه‌ی کوچک، می گویند که اگر آنها، همه‌ی آنها، کار نکنند، آن مورچه در زمستان خوراکی نخواهد داشت. پس همه باید کار کنند.

۴۸. کارهای زیادی است که باید انجام دهیم، مسئولیت‌های زیادی که باید با آنها مواجه شویم، هرکس باید با یک مسئولیت مشخص روبرو شود.

۴۹. وقتی شما، وقتی می آید تا، تا همسران را انتخاب کنید، ازدواج کنید، شوهرتان را برگزینید، باید یک مسئولیت به عهده بگیرید. و بعد باید یادتان باشد...

شاید یک خانه بسازید، خانه‌ای که زیبا باشد و بعد، یادتان باشد، بعنوان یک زن متأهل، باید به فکر مسئولیت بزرگ کردن فرزندان باشید. و باید فکر کنید که آن دیوارهای زیبا و صاف قرار است با جای دست‌های کوچک و کثیف پر شود، پس مسئولیت تربیت فرزندان را دارید. مسئولیت خوراک و پوشاک آنها هم بعهده‌ی شماست.

۵۰. همه چیز یک مسئولیت است. وقتی مسئولیت‌ها با ما روبرو می‌شوند، بسیار ساده است که از آنها شانه خالی کنیم، و متوجه می‌شویم که ازدواج و زناشویی از تمام جهات یک مسئولیت است.

۵۱. حتی خیلی وقت‌ها متوجه می‌شویم که... گفتنش سخت است، ولی حقیقت است که خادمین اغلب اوقات از مسئولیت ایستادن و دفاع کردن از کلام راستین خدا در زمان مواجه شدن با آن شانه خالی می‌کنند. آنها از آن مسئولیت شانه خالی می‌کنند. وقتی حقیقت کلام خدا با بشر رودررو قرار می‌گیرد، ما... دوست داریم به عقب برگردیم، برگردیم به آخرین منبع.

۵۲. اخیراً با برادرزاده‌ی کوچکم صحبتی داشتم، او یک کاتولیک است، و او... من آن پسر را چند سال قبل در اینجا به نام عیسای مسیح تعمیم دادم. او با چند دختر آشنا شد و برگشت به سمت کاتولیک، وقتی مادرش درحال مرگ بود، بعنوان آخرین حرف‌هایش به من گفت: "مراقب ملوین^{۱۴} باش." و او اکنون درحال خواب دیدن است. او نمی‌تواند... در طول هفته‌ی گذشته او هر روز و هر روز خواب دیده است.

"عمو بیل،^{۱۵} به کلیسای شما آمدم، شما ایستاده و در حال موعظه بودید. من آمدم بالا تا اعتراف کنم و بعد از خواب بیدار شدم." او گفت: "من، من در اشتباه بوده‌ام."

من گفتم: "ملوین، نیاز به هیچ توضیح و تفسیری نداری. جای تو آنجاست. جایی که به آن تعلق داری." درست است. می‌بینید؟

۵۳. اما برای اینکه با مسئولیت مواجه شویم، گاهی اوقات مستلزم این است که همان پوسته از ما برداشته شود تا این کار را انجام دهیم. بعنوان یک پدر برای مواجه شدن با مسئولیت تنبیه کردن فرزندتان، آن موجودات کوچک، تمایلی به انجام این کار ندارید. ولی بعنوان یک پدر یا یک مادر باید با مسئولیت بزرگ کردن آن فرزند مواجه شوید، چون کتاب مقدس می‌گوید: "چوب را بازدار، فرزندت را تباه خواهی ساخت."^{۱۶} و این هنوز مورد تایید تمام روانشناسان این دوره است. این همچنان حقیقت خداست. اگر کمی بیشتر به این عمل شده بود، امروز به این همه نوجوانان بزهکار و فساد در دنیا نمی‌رسیدیم. ولی قانون طلایی قدیمی خانه شکسته شده است، خیلی وقت پیش، و اجازه می‌دهند که بچه‌ها هر کاری که می‌خواهند انجام دهند.

۵۴. اما حتی چنان که گفتم، خادمین با آن مواجه می‌شوند و بعد از آن فاصله می‌گیرند. می‌بینید، آنها فقط... به نظر می‌رسد یک، یک چیزی هست که آنها نمی‌خواهند با آن مواجه شوند.

۵۵. خیلی وقت‌ها افرادی را دیده‌ام که می‌آیند و می‌گویند: "برادر برانهام! می‌دانم که این درست است. ولی اگر این کار را بکنم من را از کلیسا بیرون می‌اندازند." این

^{۱۵} مخفف اسم ویلیام
^{۱۶} اشاره به امثال ۱۳ : ۲۴

یعنی چه؟ اگر این کار را نکنی آن بالا تو را بیرون خواهند انداخت. پس باید یک جایی بیرون انداخته شوید. می بینید. پس شاید شما هم به جای اینکه از آن فرار کنید و بگویید: "خوب، من به اینجا خواهم رفت، برنخواهم گشت." با آن مواجه شوید. برگردید، حتماً، بیشتر به آن گوش کنید.

کتب را تفتیش کنید. عیسی گفت: "کتب را تفتیش کنید، زیرا شما گمان می برید که در آنها حیات جاودانی دارید و آنهاست که به من شهادت می دهد." ^{۱۷} ولی متوجه می شویم که قوم با آن روبرو نخواهد شد.

۵۶. بعنوان کسی که به حضور خدا آورده شده است، و دیده است که وقتی خدا وعده‌ای را می دهد، نسبت به آن وعده متعهد است و زمانی که او وعده را محقق می سازد. سپس، افراد با مسئولیت کنار آمدن با پیغام زمان هراسان هستند. این را در همه جا می یابیم.

۵۷. لوتری‌ها چگونه؟ چند لوتری هراسان بودند، مردم از مواجه شدن با حقیقت لوتر زمانی که با عادل شمردگی آمد، هراسان بودند؟ ببینید که برایتان چه بهایی داشت. شاید به قیمت حیانتان، تا خارج شوید و عیسی مسیح را اعتراف کنید و لوتری بشوید.

۵۸. به شما متدیست‌ها نگاه کنید، چگونه بود؟ به شما می گفتند دین خروش. به گمانم این را می دانید. آنها تحت روح بودند و تکان تکان خورده و عقب و جلو می رفتند، می لرزیدند و تحت قوت روح می افتادند. روی صورتشان آب می ریختند و آنها را باد می زدند. فکر می کردند که از حال رفته‌اند. شما را یک مشت دین خروش به

حساب می‌آوردند. ولی شما، پدران و مادرانتان یا باید این را می‌پذیرفتند و با حقیقت روبرو می‌شدند یا او را رد می‌کردند.

۵۹. پنطیکاستی‌ها چطور، وقتی که احیای عطایا را دریافت کردند. وقتی که تعمید روح القدس با صحبت به زبان‌ها پیش آمد و عطایای روح به کلیسا برگشت؟ چرا که متدیست‌ها می‌خواستند شما را بیرون بیندازند و این کار را کردند. ولی باید با آن روبرو می‌شدید. این کاری است که باید انجام می‌دادید.

این موضوع چطور، وقتی بحث تعمید به نام عیسای مسیح پیش آمد و شما دیدید که حقیقت است؟ باید با آن روبرو می‌شدید، تا کاری در این زمینه انجام دهید.

شما مسئولیتی داشتید. همه دارند، و باید با این چیزها روبرو شوید. بسیار خوب.

۶۰. و می‌بینید، اکنون در این ایام، کلام خدا وعده‌ی چیزهایی را داده است که ما اکنون شاهد وقوع آن هستیم، آن وقت مسئولیت داریم که یا آن را بپذیریم و با آن روبرو شویم یا از آن فاصله بگیریم. شما دارید... نمی‌توانید بی‌تفاوت بمانید. باید کاری انجام دهید. گفت... یک حرکتی باید انجام شود.

نمی‌توانید از در کلیسا وارد شوید و زمان خروج همان انسانی باشید که بودید. هربار که به آن وارد و یا خارج می‌شوید، یا باید بیشتر فاصله بگیرید یا به خدا نزدیک‌تر شوید.

۶۱. اوه، شانه خالی کردن از این چیزها برای مردم چقدر ساده است. می‌خواهم وقتی فردا شب جلسات رسمی را آغاز می‌کنیم به این چیزها فکر کنیم. می‌خواهم به

این توجه داشته باشید که وقتی با یک چیزی مواجه می‌شوید، اگر شما... اگر سؤالی در مورد آن هست، اگر سؤالی هست باید پاسخی برای آن باشد.

۶۲. بطور مثال، من گفتم که داشتم به غرب می‌رفتم و شما این سمت را به من نشان دادید. خوب می‌دانید، اولین کاری که می‌کنم این است که یک خط الرأس به مقصد می‌کشم و می‌بینم که من... در شمال غربی هستم. خوب اگر کسی این سمت را به من نشان بدهد و من به آن سمت بروم چگونه؟ دوباره آن خط الرأس را می‌کشم، به جنوب غربی رفته‌ام. خوب تا زمانی که این سوال وجود دارد که غرب در کدام طرف است، باید جایی یک جواب صریح هم وجود داشته باشد.

و زمانی که با سوالاتی در مورد حقایق کتاب مقدس مواجه می‌شویم، باید جایی جواب درست وجود داشته باشد. درست است. باید آنجا باشد.

۶۳. و بعد وقتی می‌بینیم که چیزی ارائه شده، به گمانم بجای اینکه فرار کنیم و بگوییم: "آه! مزخرف است. نمی‌توانم همچین چیزی را باور کنم. نمی‌توانم باور کنم." چرا کتاب مقدس را بر نمی‌دارید و نمی‌نشینید تا با آن روبرو شوید و آن را مطالعه کنید؟ اکنون اینجا و در جلسه هستید. یک نگاهی بیندازید و خودتان آن را بررسی کنید، با کلام. کلام را با کلام بررسی کنید. این تنها راهی است که حقیقت را بگوید و باید حقیقت را بگوید. از پیدایش تا مکاشفه.

۶۴. مسیح مکاشفه‌ی تمام کتاب مقدس است. در او، در مسیح، تمامی پُری ساکن است. تحقق تمام نبوت‌های کتاب مقدس، بدون قید و شرط در مسیح عیسی دیده شده است. چون او خدای آشکار شده در جسم بود.

۶۵. حال این چیزها را می‌یابیم، هر چند وقتی به جلسه آمدیم و با آن روبرو شدیم و قوت روح القدس را دیدیم که حرکت نموده و این اعمال را انجام می‌دهد. اعمال ماورالطبیعه انجام می‌دهد. انجام آن را دیده‌ایم و به کتاب مقدس نگاه می‌کنیم و می‌بینیم که این برای این زمان وعده داده شده است. سپس وقتی این چیزها را می‌بینیم، آن وقت با مسئولیت پذیرش آن مواجه می‌شویم. منظورم برای خودمان است.

۶۶. خوب، خیلی از افراد جانبداری می‌کنند و می‌گویند این درست است. ولی این باعث نمی‌شود که... این چیزی نیست که مسئولش هستید. همان طور که گفتیم، چه می‌شود اگر...

۶۷. اگر مردی جوان و بدنبال همسر بودم تا ازدواج کنم و دختری اینجا ایستاده بود که مطابق تمام معیارهای من بود که فکر می‌کردم یک زن باید داشته باشد؛ اگر از نظر اخلاقی یک ملکه بود، دوستداشتنی، دارای یک شخصیت خوب، یک مسیحی راستین، هرچه که فکرش را بتوانم بکنم تا از او برای من یک همسر بسازد. مهم نیست که من چقدر به خوب بودن او اذعان داشته باشم، یا بگویم او دقیقاً همان است که می‌خواهم. تا زمانی که مسئولیتش را بعنوان همسرم نپذیرم، از آن من نیست.

۶۸. این همان چیزی است که در مورد پیغام هم صادق است. ممکن است بگویید: "درست است یا این و آن و یا هر چیز دیگر." و بگویید: "من با آن هم فکر هستم، ایمان دارم که این حقیقت است." ولی باید آن را بپذیرید و این بخشی از شما بشود و شما بخشی از آن. شما باید... آن وقت از آن شماس است.

۶۹. وقتی با زنی معین که انتخاب کرده‌اید ازدواج می‌کنید، آن وقت شما یک هستید.

و این همان طریقی است که در مسیح هستید. وقتی او را می‌بینید که آشکار و واقعی شده است، آن وقت شما جزیی از آن هستید، و او جزئی از شماست. و شما باهم بخشی از پیغام هستید.

۷۰. اوه، امشب بخاطر یونس‌های این دوران چند کشتی فرقه‌ای داریم که رهسپار ترشیش هستند. حدود نهصدتا. کشتیهایی که مسیر ساده را انتخاب می‌کنند. نمی‌خواهند با این مواجه شوند.

یونس نمی‌خواست به اینکه باید به سمت امت‌ها برود، مواجه بشود. نمی‌خواست آن پیغام را که "اگر توبه نکنید بعد از چهل روز هلاک خواهید شد."^{۱۸} به آنجا ببرد. او از انجام این کار بیزار بود و فکر می‌کرد: "آن امت‌ها، گفتن اینکه با من چه خواهند کرد سخت است." ولی او می‌بایست با آن مواجه می‌شد. می‌بینید؟ ولی او یک کشتی راحت گرفت و به سمت ترشیش رفت. او به اندرون کشتی رفت و خوابید. او راه ساده را برگزید.

۷۱. این یک راه ساده است. یک راه محبوب و مورد پسند مردم است. این یک راه خیلی ساده است، تا جایی که هرکس می‌تواند پشتت را نوازش کند و بگوید: "تو آدم خوبی هستی. چنین و چنان است و..." دنیا به تو نگاه خواهد کرد. رفتن به این راه مورد پسند، بسیار ساده است.

ولی وقتی مجبورید که کار متفاوتی انجام دهید، وقتی باید از عقیده‌تان به چیزی که می‌دانید حقیقت است دفاع کنید، آنجاست که قسمت دشوار است. آنجاست که اصطکاک پیش می‌آید، درست همان‌جا.

۷۲. غالباً این سرود قدیمی را می‌خوانیم:

چه ساده است در دریای آرام کشتی راندن
و اعتماد به قوت عظیم بازوی یهوه
اوه، ولی بگذار امواج شروع بشوند
باد بوزد و امواج را بلند کند
آن وقت چه کار می‌کنی؟

۷۳. کاری مثل چیزی که یک‌بار به من گفته شد. یک خانم به من گفت در دوران اسب و درشکه وقتی از کلیسا برمی‌گشته اسبش فرار کرده. گفتم: "چه کار می‌کنی؟"

۷۴. گفت: "من تا زمان پاره شدن لگام اسب به خدا اعتماد داشتم." خوب، اینجا زمانی است که باید به خدا اعتماد کرد، بعد از همان... بعد از اینکه دهنه پاره شد، شما به لگام و دهنه اعتماد دارید، تا زمانی که پاره شوند. بله.

۷۵. و می‌بینیم که راه‌های ساده‌ی بسیاری برای رفتن داریم، کشتی‌هایی که به ترشیش می‌روند. چون ساده است. بدون مسئولیت، همراه شدن با جریان، همه چیز می‌آید، همه شما را دوست دارند. و همه، شما یک... هیچ کس با شما مخالف نیست. شما با کسی مخالف نیستید. حال، اگر این فقط یک ظاهر و پیشبندها باشد! درست است. مصالحه می‌کنید، کنار می‌آید! هر کس، اهمیت نمی‌دهم چه کسی هستید و از چه دفاع می‌کنید... واقعاً اگر برای اعتقاداتان به آنچه درست است بایستید افراد معقول بیشتر به شما فکر خواهند کرد. درست است. مهم نیست...

۷۶. شما یک زن را در نظر بگیرید، شاید حتی ذره‌ای جذابیت نداشته باشد. می‌بینید که تمام معیارهای زینت را داراست. مثل یک خانم، و اگر یک مرد اندکی مردانگی درخود داشته باشد او را خواهد گرفت. مسلماً چیزی را که ممکن است کسی به آن رسیده باشد که فکر می‌کنند حقیقت است و برای آن خواهند ایستاد، چیزی را که فکر می‌کند درست است درک کرده، تحسین می‌کنیم.

۷۷. چقدر سست و آبکی، این حالتی است که امروز مسیحیان بسیاری در آن هستند، بسیار متملق و همه‌ی این چیزها، تا جایی که فکر می‌کنند تنها کاری که باید انجام بدهند این است که به یک کلیسا ملحق بشوند. به یک جایی بروند و نامشان را در یک دفتر ثبت کنند یا یک کاری انجام بدهند. بالا و پایین بپرند، فریاد بزنند. چیزی شبیه به این، و به این می‌گویند مسیحیت.

مسیحیت یعنی یک زندگی پر قوت و هر روزه برای خداوند در... این جهان حاضر. یعنی سوختن دائم در آتش و محبت خدا، در قلب، که شما را مشتعل می‌سازد و شما را فراتر از مردم می‌برد و در مسیح تبدیل‌ها ایجاد می‌کند. وظایف، مسئولیت‌ها.

۷۸. ولی رفتن به راهی که دنیا در آن است بسیار ساده است. این خیلی ساده است که حرکتی رو به پایین داشته باشیم.

قایقتان را بردارید و به رودخانه بروید و در جهت خلاف جریان آب پارو بزنید، خیلی دوام نخواهید آورد. سخت می‌شود. ولی فقط یک بار پاروهایتان را رها کنید و ببینید که چقدر سریع از درخت‌ها عبور می‌کند و پایین می‌رود. ولی حواستان باشد که به کجا می‌روید!

وقتی امور خیلی راحت جاری است، یادتان باشد، دارید به سمت یک آبشار بزرگ می‌روید. به نوعی، به نوعی به سمت سقوط در حال حرکت هستید و خیلی طول نمی‌کشد که به نقطه‌ی سقوط می‌رسید، یعنی به آن آبشار بزرگ. به سادگی با مسیر دنیا در جریان بودید. راهی که آن می‌رود، شما آن را نخواهید. خیر قربان. بلکه شما می‌بایست... مسئولیتان را بپذیرید.

۷۹. اکنون شما به این ایمان دارید، و شما... فکر می‌کنید که این حقیقت است.

۸۰. و مسئولیتی که خدا در این دوره به ما داده است، آوردن و اعلام این پیغام است. و همین‌طور که مس‌تر می‌شوم، و می‌دانم که ایام من کوتاه‌تر می‌شود، مسئولیت را بیشتر از هر زمان دیگری احساس می‌کنم. پیش رفتن و ادامه دادن؛ این کاری است که باید انجام دهیم. هر جایی که می‌رویم، پیغام را بگوییم و به مردم بگوییم که آمدن عیسی مسیح نزدیک است. اینکه او خداست و بزودی می‌آید. امیدی به جز آمدن خداوند عیسی در دنیا باقی نمانده است.

۸۱. آن عقب به دوستانی نگاه می‌کنم که وقتی فرشته‌ی خداوند... آنها آنجا با من بودند، این افرادی که اینجا نشسته‌اند، فکر کنم جایی که این اتفاق افتاد را یافته‌اند، و الآن آنچه را که خداوند در آن روز به برادر وودز^{۱۹} گفت را بخاطر آوردم، او به دلیل بیماری همسرش، اشک‌ریزان در حال بالا رفتن از تپه بود. خداوند گفت: "آن سنگ را بردار، به آسمان پرتاب کن و بگو خداوند چنین می‌گوید." و من این کار را انجام دادم. امروز برادر وودز اینجا نشسته و شاهد این امر است.

۸۲. و من گفتم: "برادر وودز، خیلی طول نمی کشد که شما شاهد رخ دادن امر عظیم خواهید بود." روز بعد وقتی همی ما با هم آنجا ایستاده بودیم... و گروهی از مردانی که امشب اینجا هستند.

۸۳. یک واعظ جوان آنجا بود، و او یک... متوجه شدم... شب قبل از آن با او آشنا شده بودم. او در کمپ همراه ما بود، آمده بود آنجا تا با ما باشد و به من گفت: "برادر برانهام! آیا در جاهایی مثل این رویا می بینید؟"

۸۴. گفتم: "بله آقا! ولی من به اینجا می آیم تا کمی از آن فاصله بگیرم و کمی استراحت کنم." او گفت: "خوب" گفتم: "من من ... البته، خدا در اینجا چیزهایی را به من نشان می دهد." و گفتم: "بالای همین تپه بود؛ جایی که هفت فرشته در آنجا بر من ظاهر شدند."

او گفت: "بله متوجه هستم." گفت: "من یکی از اسپانسرهای جلسه ی شما در کالیفرنیا بودم."

گفتم: "خوب، مسلماً از دانستن آن بسیار خوشحالم."

۸۵. وقتی آنجا ایستاده بودم؛ سپس نگاهی به اطرافم انداختم و دیدم که یک دکتر سنگین وزن در حال معاینه ی چشمان اوست و شنیدم که گفت: "چشمانت را از دست خواهی داد."

گفتم: "دلیل اینکه از من در مورد رویا پرسیدی این بود که دکترا به تو گفته است چشمانت را از دست خواهی داد."

و او گفت: "درست است." و این گونه به اطراف خود نگاه کرد.

۸۶. و مادرش را دیدم که یکی از پاهایش را از جوراب بیرون کشید، تومور کوچکی بین انگشت‌های پایش قرار داشت. بالا و پایین پای او، و گفت: "اگر برادر برانهام را دیدی بگو برای این دعا کند."

گفتم: "مادرت دستش... پایش را این گونه چسبیده بود و گفت که او... او در انگشت پایش تومور دارد و به تو گفت، از برادر برانهام بخواه که دعا کند."

او گفت: "برادر برانهام! این حقیقت دارد."

۸۷. برگشتم و به عقب نگاه کردم، او را دیدم که آنجا ایستاده و این گونه به من نگاه می‌کند. با چشمانی روشن و درخشان. پاییز امسال او را ملاقات کردم. چشمانی داشت بهتر از چشمان هرکس دیگری در کمپ. خداوند او را شفا داده بود و بهبود یافته بود.

۸۸. وقتی آنجا ایستاده بودم، خداوند گفت و به من نشان داد که قرار است چه چیزی اتفاق بیفتد. "کرانه‌ی غربی در شرف داوری است." او گفت: "به آنجا برو، کنار آن آتشگاه."

۸۹. یک بیل در دستان من بود. به آنجا رفتم، و برادر روی رابسون،^{۲۰} که همه‌ی ما او را می‌شناسیم، تا جایی که می‌دانم امشب اینجا نیست. اکنون در آریزوناست. او رئیس امنای اینجاست و من می‌دانستم که او یک سرباز کهنه کار است. چیزی در شرف وقوع بود، یک صبح آرام و واقعاً زیبا، حدود ساعت ده صبح. همه‌ی کسانی که

آنجا بودیم، ده یا دوازده نفر بودیم، چادرها را جمع کرده، خوک‌ها را پوست کنده بودیم و این چیزها. پس ما... چند قدمی برداشتم و گفتم: "روی! قایم شو، زود باش. یک اتفاقی می‌خواهد بیفتد." چیز بیشتری نمی‌توانستم به او بگویم. ولی درست زمانی که به آنجا رسیدم...

و گردباد خدا از آسمان پایین آمد. صدای زیادی ایجاد کرد. مانند لرزاندن تپه. به داخل کوه وارد شد. حدود پنج فوت بالای سر من یک خط عمودی ایجاد کرد، و نوک تمام درخت‌ها را قطع کرد؛ درحالی که سنگ‌ها پرتاب می‌شدند. به آسمان رفت و دوباره پایین آمد. با یک تعمیر بزرگ دیگر، به تمام کوه برخورد نمود و این‌گونه صخره‌ها را می‌انداخت. سه بار این کار را انجام داد و بعد به آسمان رفت.

برادر بنکس^{۳۱} به سمت من آمد و گفت: "این چیزی است که دیروز گفتی؟"

گفتم: "بله قربان! دقیقاً همین است." می‌بینید؟

۹۰. و بعد، دو روز پس از آن، خرابی و ویرانی آلاسکا،^{۳۲} تقریباً آنجا، بالا و پایین، کرانه‌ی غربی در طوفان و رعد و برق و همه‌ی چیزهایی که رخ داد، داشت. و یکی از این روزها به زیر اقیانوس خواهد رفت. درست است. این چیست؟ ما در زمان آمدن خداوند زندگی می‌کنیم.

۹۱. ما برخاستن ایسم‌ها^{۳۳} و این چیزها را می‌بینیم، و تمام این چیزهای دیگر. می‌دانیم که باید یک جواب درست برای این وجود داشته باشد.

^{۳۱} Banks

^{۳۲} Alaska

^{۳۳} پسوندی برای مکتب‌ها و فرقه‌های مختلف

این را در روزنامه‌ها خوانده‌اید. در سطح کشور افرادی هستند که به غارها پناه می‌برند و می‌گویند: "شانزدهم مارس خداوند می‌آید." و می‌دانیم که اینچنین نیست.

عیسی گفت: "هیچ کس از آن ساعت خبر ندارد."

۹۲. وقتی همه‌ی این چیزها را می‌بینیم، و اموری که آن‌گونه رخ می‌دهند، باید جایی جواب درست وجود داشته باشد، باید یک حقیقت وجود داشته باشد. یکی هست، شرق؛ و یکی غرب. ولی یکی هست، جنوب شرقی؛ و شمال غربی یا چنین چیزی. ولی باید یک جواب درست وجود داشته باشد. یک جا برای مشکل... [فضای خالی روی نوار]

۹۳. آیا شانه خالی می‌کنید؟ ما باید به مردم بگوییم که در زمان آمدن پسر خدا زندگی می‌کنیم. می‌خواهیم که نظاره کنیم و «خدا» در حرکت باشد. تمام وقت، آماده‌ی دادن یک پاسخ درست به انسان.

۹۴. همیشه این‌گونه بوده است. از زمان آدم در باغ عدن این همیشه در انسان بوده است که شانه خالی کرده و از خدا فاصله می‌گیرد. زمانی که آدم در باغ عدن بود، وقتی به این مسئولیت رسید که انتخاب خویش را انجام بدهد که با خدا می‌ماند یا با همسرش می‌رود؟ او مجبور بود تا آن... او می‌بایست آن، این مسئولیت بر عهده‌ی او بود. او می‌بایست یا آنچه همسرش می‌گفت را می‌پذیرفت یا آنچه که خدا گفته بود و زمانی که او رفتن به راه همسرش را پذیرفت، و زمانی که این کار را کرد، آن وقت شرایط اصلی و اولین خویش را از دست داد و تمام جهان را بواسطه‌ی خویش تحت تسلط مرگ قرار داد. زمانی که باید این مسئولیت را می‌پذیرفت، یا نور جدیدی را که همسرش یافته بود و می‌پذیرفت که در تضاد بود.

اوه خدایا! فکرش را بکنید. خدا تنها هشت یا ده کلام به آنها داده بود که باید حفظ می‌کردند. "لیکن از آن درخت نباید بخوری" این همه‌ی چیزی بود که باید حفظ می‌کردند و حتی با آن مقدار کلام، آن را شکستند.

آن وقت آدم باید با این مواجه می‌شد "آیا من، آیا من آنچه را همسرم گفته است انجام خواهم داد یا باید آنچه را که خداوند گفته است انجام دهم؟" و او با چشمانی باز قدم برداشت. او می‌بایست مسئولیت را می‌پذیرفت. این کار تمام نسل بشر را تحت تسلط مرگ درآورد.

۹۵. سپس آدمی دیگر می‌آید، که مسیح بود. هرگز کسی مانند او نبود. بعضی می‌گویند، او خدا نبود؟ یگانگی او اثبات می‌کرد که او خدا بود. هیچ مخلوق دیگری نبود که مانند او زیست کرده باشد. او در دنیایی از آن خویش زیست می‌کرد. او خارج از محدوده و قلمرو طبیعت به دنیا آمد، یعنی انسان گناهکار. هلولیاه! او خود خالق بود که جسم شد.

چه کسی تابعال این گونه که او ایستاد، بوده است؟ چه کسی تابعال مانند او تکلم نموده است؟ چه کسی می‌توانست چیزهایی را بگوید که او گفت؟ چه کسی قادر به انجام کارهایی بوده است که او انجام داد؟ یگانگی او خدا بودنش را اثبات می‌کرد. هیچ نبی یا هیچ چیز دیگری نمی‌توانست آنچه او انجام داد را انجام دهد. چه کسی می‌توانست مردگان را از قبر برخیزاند؟ یا چه کسی می‌توانست آسمان‌ها را متوقف کند، یا هرکاری که می‌خواست انجام دهد؟ او خدا بود. چه کسی می‌توانست در جای او بایستد؟ چه کسی؟ او چه چیزی می‌توانست باشد؟ جز آن خدای نامیرا و کامل، که جسم شد و در بین ما ساکن شد.

۹۶. هیچ چیز قابل مقایسه با او نبود. او در جهانی از آن خویش زندگی می‌کرد. تابحال هیچ انسانی مانند او صحبت نکرده است. وقتی او دهانش را باز می‌کرد، چیزی وجود داشت که متفاوت از هر کس دیگری بود. این چیزی است که او بود. زیرا هیچ انسانی تابحال مانند او صحبت نکرده است. هیچ انسانی نمی‌توانست مانند او صحبت کند، چون او خدای زنده بود که جسم شد. آشکاری و ظهور پُری خدا.

۹۷. این قابل پذیرش است که آن انبیا حامل پیغام خویش بودند. آن زمان آن را داشتند، اکنون آنها را دارند. ولی آنجا تمام پُری الوهیت در جسم آشکار شده است. او منحصرنفرد بود، و کسی بود که می‌بایست با این مسئله روبرو می‌شد. با تمام قوتی که داشت. او قطعاً پادشاه جهان بود. او پادشاه خواهد بود و اینک برای مقدسینش پادشاه است.

۹۸. او آنجا ایستاده بود. چه انسانی می‌توانست فقیر باشد، جایی برای سرنهادن نداشت. حتی می‌دانست که کجا یک ماهی یک سکه را بلعیده است. چه کسی؟ چه انسانی می‌توانست آن کوزه‌های آب را بگیرد، به شراب تبدیل کند و بعد جایی برای سرنهادن نداشته باشد؟ او می‌بایست با مسئولیتی که به دستانش سپرده شده بود مواجه می‌شد. چه انسانی می‌توانست مرده‌ای را بعد از اینکه چهار روز در قبر مانده و پوسیده و فاسد شده بود، برخیزاند؟

آیا او نمی‌توانست خود را نجات دهد؟ مسلماً می‌توانست. ولی اگر این کار را می‌کرد ما را نجات نداده بود. او می‌بایست با مسئولیت‌ها مواجه می‌شد و به دلیل مطیع بودنش نسبت به کلام، درجایی که آدم نااطاعتی کرد و مسیر کوتاه را برگزید. راه ترشیش، ولی عیسی راه نینوا را پذیرفت. به جانب امت‌ها. تا برای خویش یک عروس

بباید. امشب خوشحالم که او این کار را کرد. ما باید با حقایق روبرو شویم. اینکه ما از آن او هستیم. دنیا را کنار بگذاریم. آمین!

۹۹. هر انسانی باید با این مسئله که در برابر خدا مسئولیتی دارد مواجه شود. بطور مثال نوح را در نظر بگیرید، او هم این مسئولیت را داشت. نوح، موسی، ایلیا و سایر مردان خدا در تمام ادوار، باید با آن مسئولیت مواجه می‌شدند. آنها باید این کار را می‌کردند. و این دلیل آن است که آنها در آن ساعت فرستاده شده بودند.

۱۰۰. به نوح و دوران علم گرایی که او در آن بود نگاه کنید، و اینکه او باید با چیزی مواجه می‌شد که غیرعلمی بود. چرا که دلیلی وجود نداشت که چرا نمی‌تواند غیرعلمی باشد... می‌بینید، این غیرعلمی بود. چرا که گفتند قرار است از آسمان‌ها باران بیارد. آنها هرگز قبل از آن یک قطره باران هم از آسمان نداشتند. اکنون، او می‌بایست با آن روبرو می‌شد. خدا گفت که قرار است باران بیارد و سپس او...

۱۰۱. پس ایمان بدون عمل مرده است، اگر بگویید: "ایمان دارم." و به آن عمل نکنید. درست مانند پیغام، اگر بگویید "ایمان دارم." و عمل نکنید برای شما چه فایده‌ای دارد؟ چه؟ نوح رفت تا با چکش و ابزار خویش یک کشتی بسازد، تا آنچه که از آن صحبت می‌کرد را تایید سازد. این کاری است که باید ما نیز انجام دهیم. باید برویم و کار کنیم تا ایمانمان را اثبات کنیم، با اعمالمان. اعمالمان ایمانمان را اثبات می‌کند.

۱۰۲. موسی باید این کار را می‌کرد. ایلیا هم باید این کار را می‌کرد. هر نبی در هر دوره‌ای می‌بایست برمی‌خاست تا با این مسئولیت‌ها مواجه شود. ولی خیلی از آنها مانند یونس نبودند. او فرار کرد، درحالی که آنها فرار نکردند.

۱۰۳. توجه داشته باشید، "بر آن ندا کن." ^{۲۴} اوه خدای من! اینهاش، موضوع این است «بر آن ندا کن.» بخش قابل تأمل.

فقط برو به آنجا و به آنها بگو: "بگو من آمده‌ام تا به شما ملحق شوم. می‌دانید، به شما می‌گویم چه خواهم کرد. یک چیز کوچکی هست که می‌توانم این را یک... همه‌ی ما را یک‌جا جمع کند و این را انجام بدهد و آن را انجام بدهد. یا کار دیگری را بکند..."

اما این «بر آن ندا کن.» بود. وقتی باید بر ضد چیزی ندا کنی. حال، او می‌بایست بر علیه چیزی ندا می‌کرد که آنجا بود. بر ضد یک شهر فریاد می‌کرد. بر ضد اعمال آنها، بر ضد کلیسایشان، بر ضد انبیا، بر ضد خادمینش و بر ضد کشیش‌هایش. «بر آن ندا کن، تمام امور را، بر ضد آن ندا کن.»

۱۰۴. نوح آوازش را بر ضد دوران خویش بلند کرد. مسلماً این کار را کرد. بر ضد کلیسای دوران خویش.

موسی نیز قطعاً بر ضد دوران خویش ندا کرد؛ قوم، کاهنین و سایر چیزها. او در تمام بیابان این فریاد را داشت. او با هر برخوردی ندا می‌کرد. دائماً قوم را ندا می‌کرد.

ایلیا در دوران خویش محبوب نبود، چون بر علیه دوران خویش ندا می‌کرد. مسلماً این‌گونه بود.

۱۰۵. یوحنا تعمید دهنده در دوران خویش اصلاً محبوب نبود. او بر علیه دوران خویش ندا می‌کرد. او به پادشاه، سلطان آن زمین گفت که چرا با همسر برادر خویش

^{۲۴} یونس ۱ : ۲

ازدواج کرده است؟ او باید ازدواج و طلاق را موعظه می کرد، یک روز صبح. پس برضد آن ندا کرد و گفت: "داشتن او برایت مشروع نیست." این برای او بهایی داشت. بعداً باید سر از تنش جدا می شد. ولی او آواز خویش را بلند کرد و در جایگاه وظیفه‌ی خویش ایستاد.

او هرگز سوار کشتی ترشیش نشد و نگفت: "خوب، با تو موافقم هیرودیس، اشکالی ندارد. مادامی که فکر می کنی زن زیبایی است و برای تو زنی زیبا خواهد بود، ادامه بده." آن پیشبندها را می بینید؟ بله، هرچیز کوچکی... چراکه، این چیز دیگری نیست جز برای پاک کردن ظروف کثیف.

۱۰۶. ولی توجه داشته باشد، یوحنا آن گونه نبود. او مستقیماً با آن روبرو شد. او گفت: "داشتن او برایت مشروع نیست." بله آقا! و او برضد آن برخاست.

۱۰۷. آنها هرگز فرار نکردند، یوحنا فرار نکرد. آنها ایستادند و با حقایق مواجه شدند. موسی تلاش کرد تا فرار کند، یک بار، مانند یونس، ولی خدا او را بازگرداند. خیلی از آنها تلاش کردند تا از آن فاصله بگیرند. آنها شروع کردند به...

ولی، ببینید، اگر خدا شما را خوانده است و مطمئن هستید که خدا در پیغام است، هیچ چیز نیست که بخواهد شما را بازگرداند. این یونس را هم بازنگرداند، خیر قربان!

۱۰۸. عاموس در عهد عتیق ندا کرده گفت: "شیر غرش کرده است؛ کیست که نترسد؟ خداوند بهوه تکلم نموده است؛ کیست که نبوت ننماید؟" ^{۲۵} چه کسی می تواند نبوت نکند زمانی که می بینید خدا تکلم نموده و گفته است چیز معینی رخ داده است؟

۱۰۹. وقتی یک شیر غرش می‌کند همه می‌ترسند. بله آقا! اگر تابحال غرش یک شیر را در جنگل شنیده باشید. می‌توانید صدای میو میو کردن این شیرهای رام شده را از این قفس‌ها بشنوید، ولی باید غرش حقیقی و وحشی را یک‌بار بشنوید. صخره‌های کوچک از کوه خواهند افتاد، پانصد یارد^{۲۶} آن طرف‌تر. می‌خواهم بینم کجا تمام آن خشم از آن ریه‌ها خارج می‌شود، و او سر خود را پایین می‌اندازد، یالش را بالا می‌اندازد، هرگز چیزی مثل این را نشنیده‌ام... مانند شلیک یک توپ است. زمانی که او خشم خویش را با یک غرش از گلو خارج می‌کند. چه کسی می‌تواند نترسد؟

می‌گویند کشته شدن توسط شیر بدون درد است. چون قبل از اینکه به تو برسد تا به حد مرگ تو را می‌ترساند. می‌بینید، متوجه نمی‌شوید. او با آن غرش وحشتناک شما را می‌ترساند، و اینجاست که ظرف کمتر از یک ثانیه به شما می‌رسد.

۱۱۰. او گفت: "شیر غرش کرده است؛ کیست که نترسد. خداوند یهوه تکلم نموده است؛ کیست که نبوت نماید؟" وقتی می‌بینید که خدا کاری انجام می‌دهد، می‌گویید... "شاید نبی نباشم..." یونس گفت... "شاید نبی نباشم یا فرزند یک نبی." ولی خداوند تکلم نموده است، کیست که نبوت نماید؟

۱۱۱. شاید یک نبی نباشم. شاید این، آن یا دیگری نباشم. وقتی می‌بینم خدا کاری را انجام می‌دهد، و این را اینجا در کلام می‌بینم و اینکه او این را وعده داده است، چه کسی می‌تواند آرامش خود را حفظ کند و آرام بماند؟ مسلماً او این را انجام داده است.

۱۱۲. ما هم نمی‌توانیم پشت این آیین‌ها و مشارکت‌ها پنهان شویم و به سمت ترشیش برویم. نمی‌خواهیم تا به آن مشارکت‌ها برویم.

۱۱۳. ولی خیلی‌ها، مانند آدم، همان کار را می‌کنند. سعی می‌کنند به طریقی یک جایگزین بسازند. سعی می‌کنند تا یک راه فرار بیابند و برای مواجهه با خدا یک جایگزین درست کنند. بعد از اینکه آنها اشتباه را شناختند، با حقیقت روبرو شدند. آدم با همسرش همراه شد و کاری را کرد که دقیقاً خدا گفته بود انجام ندهد. او مستقیماً به آن سمت حرکت کرد و آن را انجام داد. سپس خود را عریان یافت. خود و همسرش، هردو، در باغ عدن. چشمانشان باز شد. آنها دانستند که درست و غلط چیست، و بعد او تلاش کرد یک جایگزین درست کند تا به نوعی خودش را با آن بپوشاند.

حال، اکنون امروز هم این صادق است. یک بهانه. می‌گویند: "خوب، به تو می‌گویم، اگر این اینجا بود، یا اگر این گونه بود، یا اگر این، یا اگر این، اگر، اگر..." این فقط... می‌بینید؟ ولی باید با آن مواجه شوید. این یا درست است یا غلط. پس اگر درست است، کنار آن باقی بمانیم و اگر غلط است از آن فاصله بگیریم. همین و بس. آنچه... دریابیم که چه درست است. بیشتر از این صبر نکنید. دریابیم چه چیزی حقیقت است. چه چیزی درست است و با آن بمانیم. می‌دانیم که این درست است.

۱۱۴. حال، امروز متوجه می‌شویم که مردم ما بسیار... به نظر می‌رسد که تمام صداقت از میان کلیساها رفته است. من ... در...

۱۱۵. ما در خانه‌ی یکی از خواهران گرامی که به این کلیسا می‌آید ساکن هستیم. شاید امشب اینجا نشسته باشد. او آنجا را اجاره می‌دهد. او در مورد آن مکان نسبت به ما لطف داشته. اینکه اجازه داده تا ما آنجا را در اختیار بگیریم. اگر اسمش را بگویم شاید نخواهد که من اینکار را انجام دهم. او خیلی نسبت به ما لطف داشته است. خوب مسلماً

نمی‌خواستیم تا نامش را افشا کنیم، ولی او زن بسیار بسیار عزیزی است. در خانه یک سمت یک تلویزیون قرار دارد، ما یک واحد دوطبقه کوچک در اختیار داریم.

من خانواده‌ی بزرگی دارم و گروهی از جوانان، و ما... می‌دانید، آنها باید جای خواب داشته باشند و خیلی از آنها... همه چیز روی هم تلنبار شده است و باید از روی این و یا از روی آن رد شوید تا بتوانید وارد یا خارج شوید.

۱۱۶. آنها یک تلویزیون آنجا داشتند و در این تلویزیون، یکشنبه صبح یک‌جور برنامه‌ی سرودخوانی پخش می‌شود که بچه‌ها به دیدن آن عادت دارند و می‌دانید، این غالباً باعث شرمندگی شما می‌شود که یک مسیحیت ناب درجایی نباشد تا بتوانید بر آن دست بگذارید تا ببینید به چه چیزی مسیحیت می‌گویند. چراکه، به نظرم تمام صداقت از آن خارج شده است. چراکه آنها، آنها به نظر نمی‌رسد که... این طریقی که آنها آنجا می‌ایستند و مشت‌هایشان را گره می‌کنند و با یکدیگر در جدال هستند و تلاش می‌کنند تا سرودهای روحانی و چیزهای دیگر بخوانند. جوک‌هایی را تعریف می‌کنند که به سختی از زبان یک ملوان می‌شنوید و تمام این چیزها را می‌گویند و شوخی می‌کنند و پیش می‌روند. بسیار وحشتناک است. می‌دانید، به نظر می‌رسد تقدس در مسیحیت جای خود را از دست داده است.

۱۱۷. حال، به یک کلیسا می‌روم و می‌بینم که شبان بلند می‌شود و اعلام می‌کند که قرار است یک برنامه‌ی شنا داشته باشند. تمام زنان در این لباس‌های حمام، همه آنها این‌گونه به آنجا می‌روند. آنها می‌خواهند این زنان در شنا کردن یک رقابت داشته باشند. قرار است یک‌جور مهمانی داشته باشند. می‌خواهند مقدار زیادی مرغ سوخاری

کنند و بانکو^{۳۷} و بازی‌های دیگر انجام دهند. به نظر من، تنها نیاز به صداقت ناب و خالص مسیحیت است که از هر چیز دیگری فاصله بگیرد.

۱۱۸. دیده‌ام، وقتی به اینجا می‌آیم، متوجه می‌شویم که... می‌دانید، می‌بینم که تعداد خواهران ما که در این منطقه‌ی سردسیر شلوار کوتاه می‌پوشند، خیلی بیشتر از خواهرانی است که در مناطق گرم هستند. می‌دانید، این درست است. آنجا که خیلی گرم است تعداد زیادی نیستند که از آن استفاده می‌کنند. ولی اینجا، جایی که، جایی که سرد است، این کار را می‌کنند. می‌دانید، این، آنها متوجه نیستند که شریک این کار را انجام می‌دهد. می‌بینید؟ حال، اگر این برای این بود که راحت باشید یا به شما کمک کند، فرق می‌کرد. بعنوان یک مرد، به نظرم این برای آقایان نیز ناخوشایند است، ولی به مرد هیچ توجهی نمی‌شود. اما زن، بدن او مقدس است و باید آن را همان‌گونه حفظ نماید و دیدن...

۱۱۹. می‌توانید ببینید، مردم امروز، دو روح وجود دارد. یکی از آنها روح القدس است؛ دیگری روح غیرمقدس است و یکی توسط آن حکمرانی می‌شود. هر دو آنها مذهبی هستند. حال، بله، این بخش عجیب است. هر دو آنها مذهبی هستند، درست مانند عیسو و یعقوب، هر دو مذهبی. همان‌گونه که قائن و هابیل بودند، هر دو مذهبی. مانند آنچه که عیسی و یهودا بودند، هر دو مذهبی. و امروز این را می‌بینیم، هر دو طرف مذهبی. می‌بینید، این همان روح است. افراد می‌میرند ولی روح نمی‌میرد. این روحها پیش می‌روند، هر دو مذهبی.

یکی از آنها تحت تسلط روح القدس است، نوع حیاتی را دارد که باید داشته باشد، خدایی و صادق. آنها هر کاری می کنند تا به شما کمک کنند و حتی یک پنی بر شما برتری ندارند. و دیگران... درست به همان خوبی که می توانند باشند.

و دیگران، متوجه می شویم که این دقیقاً برعکس است، و درعین حال، هردو آنها ارواح مذهبی هستند. هردو آنها، روح القدس و دیگری. یک روح ناپاک، و اگر توجه کرده باشید، هرچند که مدعی مذهبی بودن است. اما شما را مسخره کرده، دین خروش می خوانند و هرکاری که بتوانند انجام می دهند.

۱۲۰. آنها، کلام تغییرناپذیر خدا را نادیده می گیرند، هرچند که هرگز مکتوب نشده باشد.

می بینید، می توانید بگویید: "حال، اینجا را ببین، اگر، اگر تعمید روح القدس..."

"من روح القدس را دارم."

"آن وقت آنجا ایستاده اید و سیگار می کشید؟"

"بله، من روح القدس را دارم. گمان نمی کنم نوشیدن کمی مشروب ایرادی داشته باشد. فکر نمی کنم این... می بینید؟"

و توجه کردید؟ «من فکر نمی کنم.» ولی خدا بر اساس کلام خویش تفکر متفاوتی دارد. می بینید؟ می بینید؟ آنها... آنها به سادگی هرچقدر که بتوانند قی می کنند. این کاملاً درست است.

۱۲۱. درست به همان اندازه که آن فرد لنگ، زمانی که داود از تخت پادشاهی خویش طرد شده بود، انجام داد. او داشت از کوه زیتون بالا می‌رفت. اشک‌ریزان بالا می‌رفت و به عقب نگریست. این مرد لنگ به آنجا خزید و بر او آب دهان انداخت. محافظ او گفت: "چرا این سگ مرده به آقا، پادشاه، دشنام دهد؟"^{۲۸}

داود گفت: "رهایش کن." می‌بینید، آنها بر او آب دهان می‌انداختند.

۱۲۲. حدود هشتصد سال بعد بر پسر او عیسی مسیح نیز آب دهان انداختند.

و امروز دوباره بر او آب دهان می‌اندازند. چنان‌که اگر حتی... بی ادب، گستاخ، لاقید، از آن دور شده و به شما می‌خندند. چرا این‌گونه است؟ آنها سوار کشتی ترشیش هستند. دقیقاً همین‌طور است.

این دعوت خداست. باید بر ضد شریر ندا کنید. بر علیه گناهان ندا کنید. بر علیه چیزهایی که اشتباه هستند ندا کنید. حال، یادتان باشد، این‌گونه خواهد بود.

هی می‌دانی، این ساعت، من دوساعت اختلاف زمان دارم. در توکسان اکنون ساعت هفت و ده دقیقه است و من به نوعی درجایی هستم که متعلق به من نیست. هاه؟ بسیار خوب.

۱۲۳. حال یادتان باشد. می‌خواهیم برای این جوابی داشته باشیم. یادتان باشد، کسانی که، کسانی که بر روی مسیح آب دهان انداختند جواب می‌دهند.

^{۲۸} اول سموئیل ۱۶ : ۹

وقتی داود از تبعید خویش بازمی‌گشت. هنگامی که فراری بود، و زمانی که بازمی‌گشت. یادتان باشد، این فرد پیش روی او افتاد و طلب بخشش و ترحم نمود. او وقتی داود درحال رفتن بود بر او آب دهان انداخت، ولی وقتی برمی‌گشت تقریباً آماده بود تا با اشک‌هایش پاهای او را بشوید. و یک‌روز، آنانی که بر مسیح نیزه و زخم زدند، این را خواهند دید.

و آنانی که امروز بر او خنجر می‌زنند نیز خواهند دید. آنها، یک‌روز او برخواهد گشت. یادتان باشد، مکاشفه ۲۲، او از ما می‌خواهد تا تمام کلام مکتوب او را حفظ کنیم. هر کلام.

۱۲۴. حال، می‌دانیم که حضور او در اینجاست. این آشکار شده است، این را داریم. به این آمدن در این هفته، توکل داریم. این در میان ما بازهم آشکار خواهد شد. بیماران شفا خواهند یافت و اعمال عظیم رخ خواهد داد.

ما خواهان یک تفکر محبوب نیستیم. ما خواهان حقیقت هستیم. و ما، نمی‌خواهیم که با چیزی به جز آنچه که خدا گفت که حقیقت است روبرو شویم. اما "و بدانید که گناه شما، شما را درخواهد گرفت." ^{۲۹} اگر اینجا این کار را نکنید، شما را به داوری خواهد برد. پس شما، شما... این یک‌جایی شما را دربر خواهد گرفت. حال، بله قربان!

۱۲۵. ولی اگر یک مسیحی راستین باشید و مانند یونس حقیقتاً دعوت خدا را داشته باشید، خدا بهای شما را پرداخته است. از آن کشتی که به سمت ترشیش می‌رود خارج شوید، هرطور شده. خدا شما را برای این حیات، از پیش برگزیده است. بله آقا! اگر شما یک فرزند راستین و خوانده شده‌ی خدا هستید، نزد مسیح بیایید. به پُری او

بیایید. بهای شما پرداخت شده است؟ این بها برای نینوا پرداخته شده است، نه برای ترشیش. شما از پیش برگزیده شده‌اید. کشتی شما... هم اکنون یک کشتی درحال حرکت است. پس تنها باید یک کار کرد، آن هم سوار شدن است. و اگر شما به شباهت خدا باشید، هرگز آرامش ندارید...

۱۲۶. مانند برادرزاده‌ی من، چند وقت قبل. اکنون حدود ده سال است. او از ستون به تیرک رفته است. او چند وقت به این کلیسا می‌رود. این کلیسای کاتولیک در اینجا. بخاطر آنچه که پدر مقدس می‌گوید به آنجا می‌رود، و مدتی هم به آن یکی در اینجا. مدتی هم به آن یکی در اینجا، و مجموع همه‌ی اینها برای چیست؟ می‌بینید؟ او اکنون هنوز گرسنه و تشنه است. به او گفتم: "پسرم، جای تو آنجا در مذبح است." می‌بینید؟

هیچ راهی برای جدایی از آن وجود ندارد. وقتی خدا همواره بدنبال شماست تا شما را بیرون بکشد، شما هم تسلیم شده و پیش بروید. فقط همین.

۱۲۷. یادتان باشد، خدا در آن قایق بود. خدا در طوفان بود. خدا در ماهی بود. هرجایی که او می‌رفت، خدا آنجا بود.

می‌بینید؟ خدا آنجاست و همچنان درحال صید شماست. خوب، پس چرا بیشتر از این منتظر باشیم؟ بیایید یک بیداری درست را شروع کنیم. درست! منتظر چه هستید؟ ایمان داریم که آمدن خداوند بسیار نزدیک است و او قرار است که یک عروس داشته باشد، و آن حاضر باشد. ما نیاز به کشتی‌ای به مقصد ترشیش نداریم، ما به نینوا می‌رویم. هاه! ما به جلال می‌رویم. آمین! درست است. ما به جایی می‌رویم که خدا می‌خواهد برکت بدهد و این کاری است که می‌خواهیم انجام بدهیم.

۱۲۸. پس در حضور خداوند خدا قرار بگیریم، با قلب‌هایمان. نه با دست‌هایمان، بلکه با قلب‌هایمان در برابر خدا قرار بگیریم تا زمانی که خدا به ما فرصت بدهد. با پرتو جلال خویش، کامل، این‌گونه، ما را در نیکویی خویش پخته و در آنچه یافتیم رسانده است. در حقیقت، به جایی که بتوانیم به دیگران نشان دهیم عیسای مسیح زنده است. اوه خدای من! می‌خواهیم به این ایمان داشته باشیم.

۱۲۹. و یادتان باشد، یونس هرکجا که رفت خدا آنجا بود. خدا در قایق بود. خدا در طوفان بود. خدا در ماهی بود. او در تمام راه با یونس بود، تا زمانی که اراده‌ی کامل او انجام شد. درست است.

و اگر او بدنبال شماست، شاید اینجا و آنجا طفره بروید، ولی تا زمانی که بازگردید به آنچه که از ابتدا برای او شروع به انجام دادن کرده بودید، تیره بخت خواهید بود. می‌بینید؟ نروید، از حضور خدا فرار نکنید، با آن روبرو شوید. ایمان دارید که این حقیقت است، پس بگذارید... اگر این حقیقت است، ارزش دارد برایش زندگی کنید، برایش بمیرید یا هر کار دیگری. و اگر بر شما حقیقت بودن آن آشکار شده است، پس نمی‌توانیم از آن بگریزیم، هیچ کجا. او آنجا خواهد بود و به همان صورت. نمی‌توانید این کار را انجام دهید.

۱۳۰. توسط نبی فراهم شده از جانب او، کسی که مقدر شده بود تا به آنجا برود و پیغام را اعلام کند. حال، به نظر می‌رسد او می‌توانست یک نبی دیگر را بفرستد، اما او یونس را مقدر کرده بود. حتی الیاس نمی‌توانست آن کار را بکند. ارمیا نمی‌توانست آن کار را بکند. موسی نمی‌توانست آن کار را بکند. این یونس بود که باید این کار را انجام می‌داد و به نینوا می‌رفت. این تنها کاری بود که باید انجام می‌شد. او یونس را

مأمور ساخته بود که برود. هنگامی که می‌گوید: "یونس، به آنجا برو، برو به نینوا." هیچ کس دیگر به جز یونس نمی‌تونست این کار را بکند.

و زمانی که خدا چیزی به شما می‌گوید، باید آن را انجام دهید. هیچ کس دیگر نمی‌تواند، فقط شما. می‌بینید، ما باید با آن روبرو شویم و برویم آن را انجام دهیم.

۱۳۱. ما ایمان داریم که در دورانی زندگی می‌کنیم که خدا در حال انجام کاری است. ایمان داریم که اکنون در میان آنها زندگی می‌کنیم. ایمان دارم امشب برای جماعتی موعظه می‌کنم که در برابر خداوند قرار گرفته و منتظر ر بوده شدن است. من، من واقعاً به این ایمان دارم، با تمام قلبم. می‌توانم بگویم اکنون همان است، همان‌گونه که همیشه بوده است.

۱۳۲. حال، ایمان داریم که زمان آن رسیده است تا یوحنا ۱۴ : ۱۲ تحقق یابد. ایمان داریم که باید ملاکی ۴ تحقق یابد. ایمان داریم که باید لوقا ۱۷ : ۳۰ تحقق یابد. ایمان داریم که تمام نبوت‌هایی که گفت در این ایام واقع خواهند شد، باید تحقق یابند. ایمان داریم که اکنون شاهد تحقق آنها هستیم. کاملاً درست است.

۱۳۳. دست از فرار کردن بردارید، از حضور او خارج نشوید، فقط در حضور او حرکت کنید. درست است. می‌دانم که این کاری است که مشتاق انجام آن هستید. چون خودروهایی با پلاک تگزاس،^{۳۰} لوئیزیانا^{۳۱} و جاهای دیگر را بیرون از اینجا دیدم. این چیزی است که بخاطرش اینجا هستیم. نه بخاطر اینکه از حضورش فرار کنیم، بلکه به حضورش بدویم.

برگردید از... [فضای خالی روی نوار] مانند یک یونس بودن. اگر می‌خواهید بدانید از کدام طرف بروید و چه کاری انجام دهید، بیاید امشب با ما سوار کشتی شوید. ما داریم به ترشیش می‌رویم تا ندا کنیم... یا به نینوا می‌رویم تا ندا کنیم. اجازه می‌دهیم که آن کشتی ترشیش حرکت کند، اگر بخواهند. ما در برابر خدا وظیفه‌ای داریم، یک پیغام که در برابر آن مسئول هستیم.

۱۳۴. پس در این هفته‌ی جاری، امشب مقدمه‌ای داشتیم تا آگاه باشید. وقتی فریاد زده و ندا می‌کنم، برادران! تنها در برابر یک پیغام مسئول هستم. شما خادمینی که اینجا نشسته‌اید! اینجا نیستم تا باعث رنجش شما بشوم و شما مردان و زنان... در مورد این ازدواج و طلاق که به آن خواهیم پرداخت. می‌خواهم امشب به خاطر داشته باشید، همه‌ی اینها را گفته‌ام، تا این را به شما برسانم که من تنها در برابر خدا مسئول هستم.

و بعد، دوباره، در برابر شما مسئول هستم تا حقیقت را به شما بگویم. و نمی‌خواهم چیزی جز حقیقت را به شما بگویم. مادامی که خدا به من نشان می‌دهد حقیقت چیست، تا جایی که حقیقت را بشناسم، چیزی جز آن نخواهم گفت. می‌بینید، هیچ چیز در مورد آن نخواهم گفت. ایمان دارم که خدا حقیقت را در مورد ازدواج و طلاق به من نشان داده و اطمینان دارم که اجازه خواهد داد آن را ارائه کنم.

۱۳۵. و پیغام دیگری که قصد دارم این هفته داشته باشیم «این ملک‌ی‌صدق کیست؟»، «خدا کجا را برگزید تا نامش را قرار دهد؟» و چند چیز مانند آن که پیغام‌های بعدی ما خواهند بود. «درد زایمان» و چند چیز در این رابطه و تعریفی بر یک مرد که همسرش را برمی‌گزیند. و چند پیغام از این دست که قصد دارم در این هفته داشته باشیم. ولی می‌خواهم که جماعت...

۱۳۶. در جایی که، اگر خادمی اینجا هست، وقتی من اینجا نیستم، برادران من... نمی‌خواهم که شما... یا بعضی از اعضای شما به کلیساهایتان برگردید و بگویید: "برادر برانهام چنین و چنان گفت."

من در برابر یک پیغام که توسط خداوند قادر به من سپرده شده است، التزام دارم. همان‌طور که امشب اینجا ایستاده‌ام و خدا می‌داند که این درست است. که آنجا در این رودخانه... شاید افرادی هستند که اینجا نشسته باشند، وقتی در سال ۱۹۳۳ فرشته‌ی خداوند پایین آمد و آنچه انجام داد را به من گفت. درست آنجا در خیابان اسپرینگ.^{۳۲} اگر در اینجا غریبه هستید به آنجا بروید. تقاطع خیابان اسپرینگ، آنجا جایی است که می‌رسید به رودخانه و جایی است که این اتفاق رخ داد. این اتفاق در سال ۱۹۳۳ بود. شاید حدود سی و دو سال قبل. اوه سی و... سی و دو سال قبل، سی و دو سال قبل.

و چگونه او همه چیز را انجام داده است. ما بیرون رفته، پیغام را اعلام کرده‌ایم، شفای بیماران را دیده‌ایم، نابینایان و لنگان و افلیجان و همه‌ی اینها. بعد، حتی مردگان را دیده‌ایم که برخاسته‌اند و این تأیید شده است. افراد مرده دوباره به حیات بازگشته‌اند و تمام این چیزها. اگر پیغامی پیش می‌رود، آیات و نشانه‌هایی هم هست.

۱۳۷. و شما هنوز همان تفکر قدیمی را می‌بینید که با آن رشد کرده‌اید؟ آن از جانب خدا نیامد، خدا مجبور نیست تا...

خدا تلاش می‌کند توجه شما را به چیزی جلب کند.

۱۳۸. و بعد وقتی عیسی شروع به حرکت کرد، بیماران را شفا داد و اعمال عظیم انجام داد. او همیشه، او... عیسی این کار را کرد. موسی و عیسی این کارها را کردند، و سایر آنها. و زمانی که او اینجا بود، این کار را انجام داد.

و او در حال انجام این کار است. امروز همان کار را انجام می‌دهد. وقتی او جلسه‌ای اینچنین را پیش می‌فرستد؛ بیداری‌ها، و جلسه‌ای را بر روی زمین آغاز می‌کند و شروع به حرکت با آیات و نشانه‌های عظیم می‌کند و بعد می‌بینید و برمی‌گردید به سمت همان تفکرات قدیمی. یک جای کار ایراد دارد. یک چیز جدید در راه است. وقتی عیسی آمد. بعد از اینکه، وقتی...

۱۳۹. «یک ربی خوب اینجا است.» او زمانی که داشت بیماران را شفا می‌داد، می‌توانست به منبر برود و موعظه کند. زمانی که، آنها دوست داشتند که او را آنجا داشته باشند.

ولی یک‌روز وقتی نشست و گفت: "من و پدر یک هستیم."^{۳۳} برادر! بعد از آن دیگر محبوب نبود. وقتی که گفت: "اگر جسم من را نخورید و خون من را نوشید در خود حیات ندارید، اما آنکه جسم من را بخورد و خون من را بنوشد، در خود حیات جاودانی دارد و در روز واپسین او را بر خیزانم."^{۳۴} از آن به بعد دیگر محبوب نبود.

۱۴۰. آنها می‌گفتند: "این مرد یک خون آشام است، این مرد بعزلبول است. این گونه است که این کارها را انجام می‌دهد. او می‌تواند آینده را بگوید، می‌تواند ذهن افراد را ببیند و افکارشان را درک کند. او پیشگو است."

^{۳۳} یوحنا ۱۰ : ۳۰

^{۳۴} یوحنا ۶ : ۵۳

اما، آنچه که او بود، او کلام خدا بود که برای آن ساعت آشکار شده بود. او الزام داشت. او می‌گفت: "آنچه باعث خشنودی پدر است انجام می‌دهم." خدا کمکمان کند که ما نیز همان کار را انجام دهیم. آنچه را که باعث خشنودی پدر است، انجام دهیم.

۱۴۱. امیدوارم که همه‌ی شما درک کنید. اگر در این پیغام و این چیزها با من موافق نیستید، این را به خاطر بسپارید؛ حداقل به این احترام بگذارید که من یک مسئولیتی دارم، و نمی‌خواهم که به ترشیش بروم. من در مسیر نینوا هستم و باید آنجا ندا کنم. خداوند به همه‌ی شما برکت بدهد.

چند لحظه سرهایمان را خم کنیم.

۱۴۲. ساعت حدود نه و سی دقیقه است. نمی‌خواهم زیاد شما را نگه دارم ولی می‌خواهم اگر بشود امشب این را دریابیم. امشب کسی اینجا است که در مسیح، جایی که باید باشد، نیست. ولی مشتاق است که آنجا باشد. ممکن است دستتان را بلند کنید و بگویید: "برادر برانهام برایم دعا کن." خدا به شما برکت بدهد، به دست‌ها نگاه کنید. "من، من می‌خواهم... من اینجا هستم، برادر برانهام! تا به خدا نزدیک‌تر شوم."

و اگر سرتان را بلند کرده باشید می‌بینید که دست من هم بلند شده است. این چیزی است که بخاطرش اینجا هستم. من هم مانند شما گرسنه هستم.

۱۴۳. ولی، آه! چند روز قبل بزرگ‌ترین امر اتفاق افتاد. من، من، اکنون می‌دانم که چه کار کنم. و من، من دعا می‌کنم که یک درک کامل به شما عطا کند. این آنجاست اگر... اگر سؤالی در ذهنتان هست، باید جایی برایش پاسخی وجود داشته باشد، تا به آن

سؤال پاسخ بدهد. دعای من این است که خدا اجازه بدهد تا ببینید این سوال در طول این مدت پاسخ داده شده است.

۱۴۴. اگر بیمار هستید، خدا به شما شفا بخشد. به گمانم قرار است جلسات شفا داشته باشیم. عملاً هر شب، و می‌خواهیم برای بیماران دعا کنیم. می‌خواهیم هر کاری می‌توانیم برای کمک به شما انجام دهیم. و شما نیز هر کاری می‌توانید برای کمک به ما انجام دهید. ما با هم کار خواهیم کرد. با این اطمینان که خدا جلساتی عظیم به ما خواهد بخشید.

۱۴۵. حال، پدر! اینها تنها چند کلام دست و پاشکسته است، ولی آنها در دستان تو هستند. خداوندا! آنها گفته شده‌اند و من باید با آن مواجه شوم، درست مثل... آن کلمات هرگز نخواهند مرد، آنها به سرتاسر دنیا خواهند رفت و می‌بایست روزی دوباره با تمام آنها روبرو شوم. این را دریافته‌ام و با تمام خلوص قلبم می‌گویم.

۱۴۶. خداوند عزیز! امشب برای تکاتک فرزندان دعا می‌کنم. اوه خداوندا! و ایمان دارم قبل از اتمام هفته، آنها متوجه خواهند شد، سوالی که امشب در ذهنشان بسیار بزرگ‌تر است، پاسخ داده خواهد شد. عطا کن خداوندا!

۱۴۷. برخی اینجا هستند که خداوندا! هنوز تو را بعنوان منجی نمی‌شناسند و یا شاید هرگز از روح القدس پر نشده باشند. باشد تا امشب، آن شب پُری آنها باشد.

۱۴۸. خداوندا! من نه می‌توانم کسی را از روح القدس پر کنم و نه می‌توانم کسی را نجات بخشم. تنها می‌توانم چیزی را به آنها بگویم که تو گفتی: "خوشبحال

گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا سیراب خواهند شد. " و دعا می‌کنم خداوندا! در قلب آنها چنین گرسنگی ایجاد کنی.

خداوندا! خیلی‌ها گرسنه هستند. چطور می‌توانند صدها مایل را رانندگی کنند، از میان یخبندان و کوهستان‌های بارانی و در طول بیابان تا به یک جای کوچک و قدیمی بیایند و یک گوشه بنشینند؟ پس باز به این فکر می‌کنم «هرجا گوشتی باشد، عقاب‌ها آنجا جمع می‌شوند.» ما را خوراک بده خداوندا! از من الهی خودت، آنچه را که حقیقتاً بدان محتاجیم به جان ما عطا کن. تشنه‌ی تو هستیم ای خداوند. اکنون در دستان تو هستیم.

۱۴۹. آن روح القدس عظیم که آنروز در کوهستان پایین آمد، دعا می‌کنم تا هر قلبی را از نیکویی، درک و مرحمت خویش سیراب سازد. ما دریافته‌ایم خداوند، که آنچه بدان نیاز داریم درک و فهمیدن است. چون اگر ندانیم که چه کاری انجام می‌دهیم، پس از کجا بدانیم که چطور باید آن را انجام بدهیم؟ بلکه باید فهم و درک داشته باشیم. چنان‌که دانیال نبی گفت: "از مکتوب ارمیای نبی فهمید." و پدر! ما بواسطه‌ی مکتوب روح القدس درک می‌کنیم، چنان‌که در این ساعت بر ما مکشوف خواهد نمود. به ما عطا کن خداوندا! اشتیاقی که برای تو باشد. این را در آرامی برای جلال تو می‌طلبیم پدر! به نام عیسای مسیح، آمین!

۱۵۰. حال، درحالی‌که سرهایمان را خم کرده‌ایم، همان‌طور که خواهرمان سرود «او به من فیض و رحمت عطا خواهد کرد، و در طول راه با من همراه خواهد بود.» را می‌نوازد، می‌خواهم تا در آرامش دعا کنید و از پدر آسمانی بخواهید که امشب آنچه بدان محتاج هستید، به شما عطا کند.

۱۵۱. برادر عزیز! خواهر عزیز! او مثل بازوی شما به شما نزدیک است. شما در چیزهای دیگر به من باور دارید، در این هم به من ایمان داشته باشید. او اینجاست تا آنچه را که بدان محتاجید، به شما عطا کند.

۱۵۲. او! در طول هفته‌های اخیر بسیار گرسنه و تشنه و دلتنگ دیدار شما بودم تا شما را ببینم. به همین دلیل بود که به بیلی گفتم: "بیلی، به خانه برویم."

مدا^{۳۵} گفت: "بیل! برای چه می‌خواهی دوباره به آن شهر سرد برگردی؟ همیشه به گلو درد و چیزهای دیگر مبتلا می‌شوی و اذیت می‌کند. با سر سرد بیرون می‌آیی و با خیرِ خِر صدای خود به سختی می‌توانی صحبت کنی."

۱۵۳. گفتم: "خوب، نمی‌دانم." به او گفتم... دوستم چارلی کاکس^{۳۶} را می‌بینم که آن عقب نشسته است. گفتم: "خیلی مشتاقم تا از چارلی بشنوم که می‌گوید آن سنجاب کوچک بالای آن درخت که آنجاست، پرید. خیلی مشتاق شنیدن این هستم." فقط می‌خواهم، فقط می‌خواهم پیش شما باشم.

۱۵۴. می‌دانم که برادر بنکس،^{۳۷} یک رویا درمورد او دیده‌ام. چند وقت قبل در اینجا، او را دیدم که به پشت دراز کشیده بود و می‌دانم او در زمانی بسیار نزدیک از میان ما خواهد رفت. وقتی به شما نگاه می‌کنم...

۱۵۵. به جلسه‌ی بین المللی تجار مسیحی می‌آمدم. «پوپ» شاکاریان پیر،^{۳۸} پدر دموس^{۳۹} معمولاً آنجا می‌نشست تا من بیایم. سپس لبخندی می‌زد و به آرامی دست تکان می‌داد. او آنجا نبود، فوت کرده است.

سپس من باید با «خداوند چنین می‌گوید» به سمت آن خانواده می‌رفتم تا بگویم دخترشان هم قرار است فوت کند. فلورنس،^{۴۰} مرگ او را در یک رویا دیدم و می‌دانم که او هم خواهد رفت. گفتم: "دعا کن، فقط دعا کن." می‌دانید، یک‌بار به یک نبی گفته شده بود برود و به یک پادشاه بگوید تا خود را مهیا سازد، او دعا کرد و خداوند پانزده سال دیگر به او زندگی بخشید. گفتم: "دعا کن."

۱۵۶. ولی نگاه کنید، و من، من برگشتم... آن روز اینجا در یک رستوران نشسته بودم و داشتم غذا می‌خوردم. یک مرد به من نزدیک شد و گفت: "شما بیلی برانهام نیستید؟" گفتم: "بله."

۱۵۷. احتمالاً من را نشناخته بود، چون این روی طاسی سرم بود. این کلاه گیس را گذاشته بودم تا از گلو درد من در طول جلسه جلوگیری کند.

او به سمت من آمد و گفت: "فکر می‌کردم که تو را بشناسم بیلی."

گفتم: "بله." گفتم: "شما که هستید؟"

گفت: "من جان وارمان هستم."^{۴۱}

^{۳۸} "Pop" Shakarian
^{۳۹} Demos' Father
^{۴۰} Florence
^{۴۱} John Warman

گفتم: "حال زیف ^{۴۲} چطور است؟"

گفت: "بیلی! او مرده است." آه!

۱۵۸. داشتم از دادگاه برمی گشتم. رفته بودم تا مالیاتم را پرداخت کنم. از دادگاه برمی گشتم که یک خانم شروع کرد به فریاد زدن و گفت: "می دانستی جان ^{۴۳} مرده است؟" یا یک اسم دیگر. من جان نبودم یا ^{۴۴} یا چیزی مثل این. گفتم... من آن زن را نمی شناختم. احساس شرمندگی داشتم. آمدم تا از جریان سردر بیاورم، چون آن زن را نمی شناختم.

او گفت: "آن شب تاریک را بخاطر داری که آب رودخانه بالا آمده بود و در خیابان چست نات ^{۴۵} خانه‌ها را آب برده بود، و تو جان خودت را به خطر انداختی تا به آنجا بروی و یک زن و چند فرزند را بیرون بیاوری؟"

گفتم: "شما او هستید؟"

۱۵۹. گفت: "من آن زن هستم." او شروع کرد به فریاد زدن برای بچه‌اش. شما داستان من را می‌دانید. او گفت: "آن یکی که می‌گفتم بچه‌ام، اکنون ازدواج کرده و صاحب یک خانواده شده است." می‌بینید؟ و او اینجاست، پیر و سالخورده و این هم از من.

Ziff ^{۴۲}
John ^{۴۳}
Ed ^{۴۴}
Chestnut ^{۴۵}

۱۶۰. کارت‌هایمان یکی پس از دیگری از قفسه خارج می‌شود، چنان‌که بود. و در جلساتی که داریم، من این یکی را از دست می‌دهم، آن یکی را از دست می‌دهم، همه‌ی ما یکی از این روزها محو خواهیم شد.

ولی برادر! خواهر! یک جای جمع شدن هست. همین الآن مطمئن شویم که در درستی هستیم. این کار را خواهید کرد؟ نگذارید تا تمام فهم و درک ما از خداوند بیهوده بشود. ایمان داشته باشیم.

۱۶۱. پدر! آنها در دستان تو هستند. من در دستان تو هستم خداوندا! امشب و قبل از شروع جلسات آتی تنها برای تقدیم و تخصیص خویش اینجا هستیم. باشد تا مکالمات، همیشه بر پایه‌ی تو باشد. باشد تا قلب و ذهن ما تنها بر تو باشد و تو فرمودی که ما را در آرامی کامل حفظ خواهی نمود. و نیز در کتاب مقدس مکتوب است که "بر عقل خود تکیه مکن." ۴۶

اوه خداوندا! ما عقل و درک خود را نمی‌خواهیم بلکه خواهان فهم و درک تو هستیم. این را به مکان عطا کن خداوندا! باشد تا بیداری از درون ما ایجاد شود تا این جماعت یکدل و یک رأی باشند. این را عطا کن پدر! این امور را عطا کن. چون به نام عیسای مسیح دعا می‌کنیم.

تا جان ربوده شده‌ام
آن سوی رود آرامی یابد
در صلیب، در صلیب
باش....

(دست‌هایمان را بلند کنیم)
تا جان ربوده شده‌ام
در آن سوی رود آرامی یابد
عیسی، مرا در صلیب حفظ کن
سرچشمه‌ای پر بها وجود دارد
رایگان تا... (بله خداوند! رایگان) چشمه‌ی شفا
از منشأ جلجتا جاری است
در صلیب، در صلیب
جلال همیشگی من باش
تا جان ربوده شده‌ام
آن سوی رود آرامی یابد

۱۶۲. [برادر برانهام شروع می‌کند به زمزمه‌ی سرود «نزدیک صلیب»] اوه خدایا!
اگر کسی میان شما هست که می‌خواهد بیاید و در برابر مذبح زانو بزند، اگر می‌خواهید
بیایید و بگویید: "خداوندا! جایی نیستم که باید باشم. من، من می‌خواهم دوباره خود را
وقف کنم. می‌خواهم امشب این کار را بکنم، خداوندا!" به شما خوش آمد می‌گوییم.
برای دعا با شما اینجا خواهیم بود. [برادر برانهام به زمزمه‌ی سرود «نزدیک صلیب»
ادامه می‌دهد].

در صلیب، در صلیب
اوه، شکوه همیشگی من باش
تا جان ربوده شده‌ام
آن سوی رود آرامی یابد

تنها، نزد صلیب نگاهم دار
آنجا سرچشمه‌ای پربهاست
برای همه رایگان، یک چشمه‌ی شفاست
که از سرچشمه‌ی جلجتا جاری است
در صلیب، در صلیب
شکوه همیشگی من باش
تا جان ربوده شده‌ام
آن سوی رود آرامی یابد

۱۶۳. حال، هر کدام به طریق خودتان دعا کنید. فقط، فقط زمان را فراموش کنید. سرهایمان را در حضور او خم کنیم. خانمی اینجاست که فریادمی‌زند: "دوست دارم عیسی! یادتان باشد، وقتی نجات یافتید، سال‌ها قبل، یادتان هست که این برایتان چقدر شیرین بود؟ امشب نیز او به همان شیرینی است. دعا کنیم. هر کس به طریق خویش دعا کند. خودمان را وقف کنیم. خودمان را دوباره به خدا تقدیم کنیم.

۱۶۴. خداوند عیسی‌ای عزیز!... [فضای خالی روی نوار]

چشمه‌ی تمام آرامی‌های من
بیش از حیات برای من
بر روی زمین جز تو که را دارم؟
در آسمان جز تو که را دارم؟

خداوند عزیز! دعا می‌کنیم تا اکنون فیض و رحمت تو بر تکاتک ما قرار بگیرد، خداوندا! ما اینجا دور مذبح هستیم. خیلی‌ها نتوانستند این بالا بیایند، آنها را در جاهای

خودشان ملاقات کن. هر چه تقدیم می‌کنیم خداوند! تو دریافت می‌کنی و می‌پذیری. ولی خداوند خدا! امشب به فراتر از آن می‌رویم. همه‌ی آنچه که هستیم را تقدیم می‌کنیم. همه‌ی آنچه که هستیم. همه‌ی آنچه انتظار داشته باشم، همه در تو، خداوند! دعا می‌کنیم تا تو این را بگیری، دعاها را، در قلب خویش خداوند! و به ما ژرفای عظیم روح القدس را ببخشی تا حیاطمان تبدیل گردد. زیرا می‌دانیم که اکنون نزدیک به انتها هستیم. نمی‌تواند بیش از این باشد و چنان که شاهد ریزش عزیزانمان هستیم، روز به روز، جوان و پیر. می‌دانیم که به زودی نوبت ما خواهد رسید. و امشب خداوند! وقتی در صحت عقل اینجا نشستیم، زانو زده‌ایم، اینجا ایستاده‌ایم، در هر موقعیتی که هستیم، ما را بپذیر خداوند خدا!

۱۶۵. مرا در برگیر خداوند! من هیچ نیستم، اما هر چه هستم خداوند! اگر می‌توانی از من استفاده کنی، خودم را به تو تقدیم می‌کنم.

۱۶۶. پدر برای هر یک از اینها دعا می‌کنم. این افراد عزیزی که آن‌سو در کوهستان آریزونا برایشان فریاد برآوردم و اینک اینجا، دور مذبح زانو زده‌اند و با ما دعا می‌کنند، زندگیمان را وقف می‌کنیم. دوست داریم پدر! بیش از زندگی خودمان. تو را بیش از خانواده‌هایمان دوست داریم. تو را بیش از همسر، فرزندان، پدر، مادر، خواهر، برادر، شوهر و همسر خود دوست داریم. دوست داریم خداوند عیسی. این را در قلب ما حقیقی ساز، خداوند! این هفته روغن شادمانی را در جانمان بریز، خداوند! ما را شستشو بده. شستشویی در کلام، با آب کلام، با باز کردن حقیقت برای ما.

۱۶۷. خیلی‌ها که امشب اینجا هستند و یا اینجا خواهند بود در این مسائل ضروری دچار تشویش شده‌اند. اوه خدایا! آن سرچشمه‌ای که در خانه‌ی خدا برای تطهیر ماست

بگشا. دعا می‌کنم خداوندا! تا تو ما را در خون خود شسته و تطهیر نمایی و از ما خلقتی تازه بسازی. و فیض و قوت به ما عطا کن تا کلام راستین را در مکاشفه‌ی الهی، که عیسای مسیح است، بیاوریم.

باشد تا او در برابر ما ظاهر گردد. و خداوندا! بیاید تا بیماری‌های ما را شفا بخشد. گناهان ما را ببخشد. قلب‌های گرسنه‌مان را با مژده‌ی شادی عظیم، انجیل آشکار شده در زندگیمان، پر سازد.

همه‌ی شبانان را برکت بده. هر رهبر پرستشی هر معلم مدرسه‌ی یکشنبه را. همه‌ی ما را برکت بده، خداوندا! چون براستی تو را دوست می‌داریم. اکنون از آن تو هستیم، خداوندا! در این تقدیم. اکنون به نام عیسای مسیح، بر طبق اراده‌ات از ما استفاده کن.

ایمانم به تو نظر می‌کند
تو بره‌ی جلجتا
اوه! منجی الهی
اکنون که دعا می‌کنم مرا بشنو
گناهانم را کنار بزن
اوه! بگذار تا از امروز
تماماً از آن تو باشم.

(این را دوست دارید؟ دوباره با هم بخوانیم.)

وقتی در پیچ و خم تاریک زندگی گام برمی‌دارم
و غم من را احاطه کرده است

اوه! تو هادی من باش
تاریکی را به روشنی امر فرما
اشک‌های اندوه را بزدا
هرگز اجازه نده که
از کنار تو گمراه شوم

آیا این باعث می‌شود احساس خوبی داشته باشید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]
چند نفر دوست دارند تا آن سرودهای قدیمی را بخوانند؟ ["آمین!"] من آنها را دوست
دارم. شما دوست ندارید؟

اوه! ما به سوی صهیون گام برمی‌داریم
زیبا، زیباست صهیون
ما به سوی صهیون گام برمی‌داریم
آن شهر زیبای خدا
اوه! ما به سوی صهیون گام برمی‌داریم
زیبا، زیباست صهیون
ما روبه بالا به سوی صهیون گام برمی‌داریم
آن شهر زیبای خدا
بیایید، ما که خداوند را دوست داریم
و بگذارید تا شادیمان شناخته شود
با ریتم شادی به سرود پیوندید
با ریتم شادی به سرود پیوندید
و این‌گونه تخت را تسلیم نماییم

و این گونه تخت را....

(اکنون، همین طور که این را می خوانیم، سرپا بایستیم و با یکدیگر دست بدهیم.)

... به سوی صهیون گام برمی داریم

خداوند به شما برکت بدهد خواهر! خدا به شما برکت بدهد خواهر! خدا به شما
برکت بدهد برادر! خدا به شما برکت بدهد خواهر! [برادر برانهام به خوش و بش با
جماعت ادامه می دهد.]

آن شهر زیبای خدا

اکنون دست هایمان را به سوی خداوند برافرازیم

اوه! ما به سوی صهیون گام برمی داریم

زیبا، زیباست صهیون

ما روبه بالا به سوی صهیون گام برمی داریم

آن شهر زیبای خداوند

اوه! ما به سوی صهیون گام برمی داریم

زیبا، زیباست صهیون

ما روبه بالا به سوی صهیون گام برمی داریم

آن شهر زیبای خداوند

آیا این باعث نمی شود که احساسی عالی داشته باشید؟ [جماعت شادی می کنند].
دست هایمان را برافرازیم و به طریق خودمان او را بسراییم.

۱۶۸. خداوند عیسی! تو رُز شارون، سوسن وادی‌ها، روشنی و ستاره‌ی صبح، برای جان من زیباتر از ده هزار، و تو سرچشمه‌ی تمام تسلی و آسودگی من، بیش از حیات برای من! چقدر دوست داریم! ما را بشنو، ای خداوند! چقدر شکرگزارت هستیم، ای خداوند! اوه! تو! [فضای خالی روی نوار]... چگونه تو را بستاییم؟ اینها را برکت بده، خداوند عزیز و منجی ما! این چیزها را عطا کن، خداوند! عطا کن. [برادر برانهام و جماعت به شادمانی ادامه می‌دهند.]

نزدیک صلیب

شکوه همیشگی من باش

تا جان ربوده شده‌ی من

در آن سوی رود آرامی یابد

۱۶۹. به نوعی احساس می‌کنم که قرار است... یک چیزی پیش روی ما قرار دارد. حال، یادتان باشد، ایمان دارم که در حال نبوت هستم. شادی عظیمی پیش روی ماست. این را باور کنید. درست است. قلب‌های محزون بسیاری... اسرار عظیمی آشکار خواهد شد و افرادی که محزون هستند شادمان خواهند گشت. [جماعت شادمانی می‌کنند.]

نزدیک صلیب، در صلیب

شکوه همیشگی من باش

تا جان ربوده شده‌ام

در آن سوی رود آرامی یابد

۱۷۰. مانند دوران پیری یوحنا، وقتی او برای موعظه کردن خیلی پیر شده بود. او فقط نشسته بود و فریاد می‌زد. می‌گویند با تمام قوتش می‌گفت: "فرزندان! یکدیگر را

محبت کنید." یکدیگر را محبت کنید. نگذارید چیزی بین شما قرار بگیرد. همه چیز را دور کنید از... بله، مهم نیست که چه باشد، با آن روبرو شوید. ما در راه نینوا هستیم. می‌بینید؟ سوار آن کشتی ترشیش نشوید، او شما را از گروه خارج می‌کند. درست در مسیر جریان برکت حرکت کنیم. ایمان دارم که قرار است آن را داشته باشیم. ایمان دارم پدر ما.

۱۷۱. الان احساس بهتری دارید خواهر؟ خوب است. این طریقی است که دوست دارم شاهد تولد فرزندان باشم. همه کسانی که می‌آیند. [خواهر به دعا و شادمانی ادامه می‌دهد.]

تنها می‌توانم به سال‌ها قبل فکر کنم، درست روی همین زمین. چند هزار نفر در ملکوت خدا ولادت یافتند، درست روی همین زمین‌ها. چقدر اندک می‌دانستیم، زمانی که اینجا با هشتاد سنت در جیمیان ایستاده بودیم تا با آن کلیسا را بسازیم! او، او گفت: "ای خداوند! من این را کاشته‌ام و شب و روز آن را آبیاری خواهم نمود." و او این کار را کرد. این را انجام داد.

خدا به شما برکت بدهد. حال، وقتی سرهایمان را خم می‌کنیم...

۱۷۲. حالا، فرداشب، یادتان باشد، جلسات در سالن کنفرانس مدرسه برگزار می‌شود و اگر... ما یک نفر را به اینجا خواهیم فرستاد تا به افراد نشان دهد که چگونه به آنجا بروند. چون افراد جدیدی خواهند آمد.

۱۷۳. دوستش دارید، بگویید، «آمین!» [جماعت می‌گویند: "آمین!" او، این عالی نیست؟ "آمین!"]

۱۷۴. کنار ساحل ایستاده و آن سرود قدیمی را می‌خواندم

در سواحل طوفانی اردن می‌ایستم

(فکر کنید، این سی سال قبل بود، سی‌وسه، سی‌وسه سال قبل)

با اشتیاقی در چشمانم

به سرزمین شادی و زیبایی کنعان

جایی که دارایی و تصرفات من قرار گرفته است

و خیلی از کسانی که آن روز غروب تعمید دادم، امشب آنجا هستند. زمانی آنجا ایستاده بودند و شهادت می‌دادند که ستاره‌ی صبح از آسمان‌ها پایین آمده، این‌گونه می‌چرخید و می‌گفت: "همان‌گونه که یوحنا تعمید دهنده فرستاده شد تا پیشرو آمدن اولیه‌ی مسیح باشد، پیغام تو پیشرو آمدن ثانویه خواهد بود." این چگونه قابل تصور بود؟ ولی تمام کلام خدا راست است. تمام کلام خدا، ما در حضور پادشاه عظیم زیست می‌کنیم. خدا به شما برکت بدهد.

۱۷۵. درحالی که سرهایمان را خم کرده‌ایم، می‌خواهم از شبان عزیزمان برادر نویل درخواست کنم که بیاید و با دعای خود ما را مرخص نماید. خدا به شما برکت بدهد، برادر نویل!

